

**Political, economic and cultural relations and interactions between
Saudi Arabia and Iran during Pahlavi II**

Nasser Esmati Nazki¹
Masoume Qara Daghi^{*,2}
Mohammad Yusuf Joibari³
Manouchehr Samadi Vand⁴

Received: 24 September 2024
Reception: 17 December 2024

Abstract

During the reign of Mohammad Reza Shah, there were political, cultural, and economic relations between the two countries of Iran and Saudi Arabia. The main question of this research is: What were the political relations between Iran and Saudi Arabia like during the reign of Mohammad Reza Shah? The cooperation of Iran as a military pillar and Saudi Arabia as a financial pillar and the alliance with the West and America, the suppression of movements opposing the existing status quo such as the Omani Communist Movement (Dhofar) had led to friendly political relations between the two countries. The cooperation of Iran as a military pillar and Saudi Arabia as a financial pillar and the alliance with the West and America, the suppression of movements opposing the existing status quo such as the Omani Communist Movement (Dhofar) had led to friendly political relations between the two countries. The two countries were among the largest oil producers in the world and founders and members of OPEC, and they exchanged views on stabilizing and fluctuating prices as well as the amount of oil production of this organization. There were not many cultural and economic relations between Iran and Saudi Arabia, except for the issue of oil. Religious differences between the people of these two countries, the misbehavior of Saudi officials towards Iranian pilgrims, and regional rivalries between these two countries were among the reasons for the rivalry and hostility between these two countries during this period.

Research keywords: Iran, Saudi Arabia, relations, political and economic relations, Mohammad Reza Shah

¹Department of History, Shabaster Branch, Islamic Azad University, Shabaster, Iran

² Department of History, Shebaster Unit, Islamic Azad University, Shabastar, Iran (corresponding author)

³- Department of History, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran

⁴ Department of History, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran

ارتباطات و تعاملات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عربستان و ایران در زمان پهلوی دوم

ناصر عصمتی نازکی^۱
 معصومه قره داغی*^۲
 محمدیوسفی جویباری^۳
 منوچهر صمدی وند^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳
 تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۷

چکیده

دردوره محمدرضاشاه روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بین دوکشور ایران و عربستان سعودی وجودداشت. سوال اصلی این تحقیق عبارت ازاین که روابط سیاسی ایران و عربستان درزمان محمدرضاشاه به چه شکلی بود؟ همکاری ایران به عنوان ستون نظامی و عربستان سعودی به عنوان ستون مالی واتحاد باغرب وامریکا، سرکوب جنبش های مخالف وضع موجود از قبیل جنبش کمونیستی عمان(ظفار)سبب دوستانه بودن مناسبات سیاسی دوکشور شده بود. همکاری ایران به عنوان ستون نظامی و عربستان سعودی به عنوان ستون مالی واتحاد باغرب وامریکا، سرکوب جنبش های مخالف وضع موجود از قبیل جنبش کمونیستی عمان(ظفار)سبب دوستانه بودن مناسبات سیاسی دوکشور شده بود. دو کشور از بزرگترین تولیدکنندگان نفت در جهان و از موسسان و اعضای اوپک بودند و در زمینه تثبیت و نوسان قیمت و همچنین میزان تولید نفت این سازمان با یکدیگر تبادل آراء می کردند. مناسبات فرهنگی و اقتصادی چندانی به جز مسئله نفت بین دو کشور ایران و عربستان برقرار نبود. اختلافات مذهبی مردم این دو کشور و رفتارهای نادرست ماموران سعودی با زائرین ایرانی و رقابت های منطقه ای بین این دو کشور از دلایل رقابت و خصومت بین این دو کشور در این دوره بوده است.

کلیدواژگان تحقیق: ایران، عربستان، مناسبات، روابط سیاسی، اقتصادی، محمدرضاشاه

۱- گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران esmatinaser7@gmail.com
 ۲- گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (نویسنده مسئول) Masonehgar.adagi@gmail.com

۳- گروه تاریخ، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران yousefijouybar@iaut.ac.ir
 ۴- گروه تاریخ، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران sanadi.vand@aut.ac.ir

مقدمه

تحولات خاورمیانه و نزدیکی مصر و سوریه با اتحاد شوروی شاه را متوجه اتحاد و همکاری با اسرائیل کرده بود. پس از نزدیکی امریکا به اسرائیل بسیاری از ایرانیان روابط ایران و اسرائیل را تجلی دیگری از امپریالیسم امریکا در ایران تلقی کردند. در واقع براساس استراتژی "میثاق حاشیه ای"، چهار کشور اسرائیل، اتیوپی، ایران و ترکیه همگی در مخالفت با شوروی هماهنگ عمل می کردند. تمامی مسائلی که سیاست خارجی شاه را در پیوند با بلوک غرب و امریکا قرار داده بود موجب شد در خاورمیانه نیز نقش متحد غرب را ایفاء نماید و با نفوذ شوروی در منطقه مبارزه کند. روابط خارجی شاه در منطقه ادامه سیاست قدیمی کوروش و داریوش مبنی بر حفظ مرزهای طبیعی بود. شاه منطقه را منبع حیاتی ایران تلقی می کرد و قصد داشت پس از خروج نیروهای انگلیسی در سال ۱۳۵۰ ه. ش خلاء قدرت بوجود آمده را خود پر کند و نقش ژاندارمی منطقه را به عهده گیرد. از میان دو کشور عربستان سعودی و ایران، ایران از جایگاهی بسیار مهم در سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۳۵۰ ش برخوردار بوده است. کشور ایران به دلیل جمعیت بیشتر، توانمندی نظامی و همچنین همسایگی با شوروی از اهمیتی بیشتر برای آمریکا برخوردار بود و بر همین اساس بود که حفظ امنیت منطقه و حتی اقیانوس هند به ایران واگذار شد. این مسائل در واقع باعث شد که آمریکا در منطقه به ایران و توانمندی آن برای حفظ ثبات منطقه اهمیت بیشتری دهد و جایگاه ویژه ای برای ایران در جهت حفظ امنیت منطقه قائل شود. تجزیه و تحلیل روابط خاورمیانه ای شاه بدون در نظر گرفتن ساختار درونی حکومت وی بسیار ناکافی بنظر می رسد. با انتخاب کارتر به ریاست جمهوری آمریکا در فروردین ۱۳۵۵ مرحله جدیدی از روابط ایران و آمریکا آغاز شد. توسعه طلبی و قدرت نمایی شاه در منطقه به زعم وی می توانست وجهه اش را تقویت و از او قهرمانی ملی بسازد. شاه فکر می کرد می تواند با این سیاست ها بحران مشروعیت سیاسی حکومت خود را ترمیم سازد و یا تحت الشعاع درگیری های منطقه ای قرار دهد. خروج نیروهای انگلیسی از خاورمیانه در سال ۱۳۵۰ و تبدیل ایران به عنوان یکی از کشورهای قدرتمند و از هم پیمانان مهم امریکا برای هدف پرکردن خلاء قدرت در مرکز توجه قرار گرفت. دولت ایران هم بعد از سال ها حضور بیگانگان در منطقه خاورمیانه، با توسعه سیاسی و نظامی به به نقش آفرینی نوین در این منطقه برخاست. واگذاری نقش ژاندارمیری به ایران را می توان به عنوان عامل اصلی تلقی کرد و ایران در عصر رقابت

دو ابر قدرت نظامی سال های پس از جنگ جایگاه ویژه ای داشت. کشورهای غربی در محاسبات استراتژیک خود به ایران نقش فعالی در جهت مقابله و مهار کمونیسم در حاشیه جنوبی شوروی داده بودند و چنین نقشی با دیدگاه محمدرضا شاه همسوئی داشت. سیاست دوستونی که در دوره ی نیکسون به اجرا در آمد در راستای تأمین همین اهداف استراتژیک آمریکا صورت پذیرفته است. اما آنچه در رابطه با این سیاست دارای اهمیت است تأثیری است که سیاست خارجی و استراتژی آمریکا بر سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان داشته است. در واقع هدف آمریکا از برگزیدن این دو کشور بدین خاطر بوده است که در خاورمیانه این کشورها از بیشترین مرز برخوردار بوده و منابع نفتی عظیمی نیز در این دو کشور وجود دارد. علاوه بر این همسایگی ایران با شوروی نیز باعث اهمیت بیشتر ایران برای آمریکا شده است. در مقابل عربستان سعودی تنها نقش مالی حفاظت منطقه را بر عهده داشت و مانند ایران از توانمندی قابل توجهی برای مداخله در مسائل منطقه و تلاش برای اتخاذ یک سیاست کنشی را نداشت. سیاست دوستونی برای ایران یک سیاست خارجی فعال و کنشی ساخت که ایران را به عنوان رهبری منطقه ی خاورمیانه و حافظ ثبات معرفی نمود. از طرفی عربستان سعودی را ضمن اینکه در دایره حفاظ امنیتی ایران قرار داد صرفاً به لحاظ مالی و اقتصادی توانست سیاست خارجی خود را در منطقه پیش ببرد و در جهت دلخواه خود گام بردارد. نگاهی گذرا بر اقدامات نظامی و مداخلات و ماجراجویی های شاه آشکار می سازد که در جهان دو قطبی آن برهه از زمان ایران با ورود به بلوک غرب تمامی امکانات خود را برای تأمین اهداف دول غربی، به ویژه آمریکا به کار گرفت و بعد به ابزار آنان در کنترل منطقه تبدیل گشت با وجود آنکه دولت پهلوی آن را در راستای تأمین سیاست ملی و منافع ایران می دانست بیشتر تحركات برون مرزی حاکمیت پهلوی دوم در حمایت از حکمرانانی بود که به ایدئولوژی و منافع جهان غرب و آمریکا گرایش داشتند و در معرض برخورد با نیروهای چپ گرا و مارکسیستی بودند.

ساختار نظامی حکومت

با تحکیم حکومت پهلوی دوم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش، زمینه های تدریجی برای افزایش نقش آفرینی منطقه ای دولت شاهنشاهی مهیا گردید. این فرآیند در اواخر دهه ۴۰ ه.ش / ۶۰ م، به ویژه در سال های واپسین رژیم پهلوی، روند شتابانی به خود گرفت که از مجموعه عوامل به هم پیوسته خارجی و داخلی تأثیر پذیرفته بود. پایان

استعمار بریتانیا در خلیج فارس، دکترین مشارکت جمعی آمریکا، افزایش قیمت نفت پس از جنگ اعراب و اسرائیل و سیاست غرب در تسلیح گسترده ایران از این نمونه بودند. توسعه سازمان نظامی دولت پهلوی دوم زاینده یک رشته شرایط، علل و دل بستگی های سیاسی، نظامی و اقتصادی و در ارتباط تنگاتنگ با نوع استراتژی و تحول کارکردهای دولت های ابرقدرت در سطوح بین المللی بود. این عوامل را باید در یک شبکه زنجیره های و تأثیرگذار بر یکدیگر بررسی نمود. (اسناد حوزه ریاست جمهوری، شماره ۷۹۵-خ، ۱۳۵۴/۱۰/۱۸) دانیل الزبرگ از روزنامه نگاران آمریکایی با تجربه در امور هندوچین می گوید: «این آن چنان شکستی بود که ما دیگر تصور نمی کنیم برگزیده خدا هستیم. ما فهمیده ایم که کمتر مغرور و ناسیونالیست باشیم و نسبت به دیگر مناطق عالم حساسیت بیشتری نشان ندهیم» (گراهام، ۱۳۵۴: ۵). چستر کوپر، نویسنده ای که خود از شاهدان عینی جنگ آمریکا و ویتنام بوده است، می نویسد: «برای آمریکاییان این جنگ شکست خورده در ویتنام ممکن است آخرین جنگ باشد. این همان تجربه تلخی است که امروزه ملت آمریکا را به گرداب بدبینی و نفاق کشانده است و میلیون ها نفر آمریکایی با تجربه آن با خود می گویند دیگر هرگز ماجرای ویتنام تکرار نخواهد شد و مصمم هستند که از درگیری مشابهی در هر نقطه دیگر از عالم به هر حال اجتناب ورزند» (پیری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۶۸). مقارن با این تحولات، ریچارد نیکسون، رییس جمهور ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۶۸م بر اریکه قدرت جلوس نمود و به همراهی و با مشارکت هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی خود که بعدها به مقام وزارت امور خارجه دست یافت، بخشی از بازاندیشی سیاست خارجی بیمار آمریکا و جهت دهی نوین به آن را با توجه به ژئوپولیتیک جدید جهانی عهده دار شد. بدین گونه نیکسون استراتژی نوین سیاست خارجی خود را پایه ریزی نمود که در اصطلاح آن را «آموزه دکترین نیکسون»، «نظریه مشارکت ملی» یا «نظریه جایگزینی» می نامند. دولت آمریکا هرگونه حمایت مادی و معنوی را از کشورهای دوست و هم پیمان در جهان به عمل می آورد اما با درک خطرات و روح نبردهای چریکی، با استفاده از تجارب تلخ جنگ های هندوچین، از هرگونه اعزام مستقیم نیرو براساس سیاست های پیشین خودداری می کرد و متحدان او خود می بایست عامل استفاده از کمک ها و کوشنده راه بقا و دوام خویش باشند. نیکسون در این باره می نویسد: «در قلب آموزه نیکسون این گفته جای دارد که کشورهای مواجهه با خطوط تهاجم کمونیست ها، مسؤولیت اولیه

برای دفاع از خود را خود باید برعهده بگیرند و خود می بایستی تأمین نیروی انسانی را تقبل کنند» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۸۸). آنها می بایست نقش سیاسی و نظامی فعالی را ایفا می کردند و از این راه به توزیع بار حفظ ثبات جهان و ایدئولوژی سرمایه داری جهانی، که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به تنهایی بر دوش آمریکا بود، کمک می کردند. آمریکا از سال ۱۹۶۹م در پی آن بود که خود را از زیر بار مسئولیت بحرانهای بزرگ موجود رها سازد. پس از اعلام رسمی این موضوع، جهان غرب به رهبری آمریکا با طرح مسأله خلا قدرت نگرانی خود را از پیامدهای ناگوار احتمالی آن ابراز نمودند. نگرانی عمده آمریکا از مسأله خروج ارتش انگلستان از شرق آبراه سوئز و به ویژه خلیج فارس این بود که با ایجاد خلاء قدرت، به جای مهیا شدن صحنه برای نفوذ بیشتر این قدرت، زمینه های نفوذ کمونیسم و رشد و گسترش جنبش های انقلابی در این ناحیه فراهم گردد. سیاستمداران ایالات متحده آمریکا با درک و تحلیل اوضاع داخلی جامعه آمریکا و مسائل بین المللی پس از جنگ ویتنام، دو نکته مهم را در ارتباط با مسأله خلا قدرت در خلیج فارس اساس کار خود قرار دادند. احتمال به خطر افتادن منافع جهان غرب؛ ناتوانی در دخالت مستقیم به عنوان نیروی جایگزین براساس راهبرد نیکسون. بر این اساس بر همکاری های منطقه ای تأکید گردید تا با پر نمودن این خلأ به وسیله هم پیمانان آمریکایی، از پیامدهای منفی آن بر منافع جهان غرب جلوگیری گردد. آموزه نیکسون در نخستین میدان آزمایش جدی و عملی، بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست دو ستون یا دوقلو نشان داد. براساس این سیاست، دولت شاهنشاهی ایران و پادشاهی عربستان به عنوان دو ستون اصلی و مکمل و موازی با برنامه های آمریکا، وظیفه حراست از منافع جهان غرب و پر کردن این خلأ را در منطقه بسیار حیاتی خلیج فارس و دریای عمان عهده دار شدند (نیکسون، ۱۳۶۳: ۲۶۴) ریچارد نیکسون در این رابطه می گوید: «رشد اقتصادی و ایجاد اصلاحات در کشورهای کرانه خلیج فارس یکی از مسائل مهم در حفظ استقرار امنیت و آرامش منطقه است و دو کشور ایران و عربستان می توانند با تلاش متعهدانه خود آرامش را در خلیج [فارس] تقویت کنند. (طباطبایی، ۱۳۵۶: ۴۴) زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا در دولت کارتر و از نظریه پردازان برجسته سیاست خارجی دولت واشنگتن، در کتاب خود که چندین سال پس از سقوط دولت پهلوی نگاشته شد و در نتیجه، می بایست از جنبه های احساسی و جانب گرایانه در

بررسی تحولات ایران به دور باشد، با اشاره به این موضوع می نویسد: «شاه متحد ما بود. ایران طی دهه شصت میلادی به لحاظ عدم درگیری انگلیس در خاور سوئز از دیدگاه راهبردی برای آمریکا برخوردار بود. خروج انگلیس خلاً قدرتی در منطقه خلیج فارس ایجاد کرد. آمریکا در آغاز با تقویت توان نظامی ایران و سپس عربستان سعودی و تحکیم موقعیت سیاسی آن دو کشور به عنوان دو ستون مورد پشتیبانی آمریکا در زمینه امنیت منطقه ای این خلاء را پر کرد. نقطه اوج این سیاست تصمیم نیکسون و کیسینجر در برآورده ساختن تمایل شاه درباره تقویت سریع بنیه نظامی از راه انتقال انبوه جنگ افزار به این کشور به شمار میرفت» (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۴۷۰) «استراتژی ارکان دوگانه یا دو ستون در پی حفظ منافع آمریکا با تجهیز سیاسی و نظامی عربستان و ایران بود. فروش میلیاردها دلار تجهیزات نظامی پیچیده به هر دو کشور در برنامه های نیکسون اهمیت برجسته ای یافت. سیاست دو ستون خط مشی اصلی ایالات متحده در خلیج فارس گردید» (گگلی و ویکتف، ۱۳۸۲: ۱۲۹). در نهایت، ایران با استفاده از مجموعه عوامل کارآمد متعدد، به ویژه رهبری که برای اجرای چنین نقشی حتی در آن سوی مرزهای کشور خود اشتیاق وافر و جاه طلبانه ای داشت، به عنوان ژاندارم برتر و ممتاز منطقه انتخاب گردید. شاه در مصاحبه با آرنولد دو برچگوویو، سردبیر مجله نیوزویک، اشتیاق خود را برای پذیرش و اجرای نقش ژاندارمی منطقه این گونه نشان می دهد: «من در سال های ۱۹۵۹-۱۹۶۰م در این رابطه فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که آمریکا نمیتواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین المللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱م با خروج انگلیسی ها از خلیج فارس خلاً پدیدار شد. آمریکایی ها نیز برای اجرای نقش ژاندارم بیمیل بودند، دیگر ما چاره ای نداشتیم (واسیلیف، ۱۳۵۸: ۱۴۴). همچنین مجله نیوزویک در شماره ۲۱ مه ۱۹۷۳م خود در مقاله ای با عنوان «غول گذرگاه کشتی ها» نوشت: «شاهنشاه ایران از مرکز فرماندهی خویش در کاخ نیاوران واقع بر روی تپه هایی که مشرف به تهران هستند دست به کار نگهبانی و حراست خط حیاتی نفت جهان زده اند؛ نقشی که معظم له از انجام آن به طور آشکار احساس لذت می نمایند» (اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۱، پرونده ۳، قسمت ۵). برژینسکی با اشاره به این موضوع می نویسد: «یک بار طی دیدار شاه از واشنگتن در نوامبر ۱۹۷۷م و بار دیگر در اواخر دسامبر ۱۹۷۷م در تهران با او ملاقات نمودم. در عین حال، احساس می کردم که دارای بیماری خود بزرگ

پنداری میباشد. من نمی دانستم بر چه مبنایی تصمیم گیری میکرد. به نظر می رسید که شاه از خودکامگی سنتی خرسند است و به اطاعت فوری و کامل دربار از خود عادت کرده است." (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۱۲۹-۱۳۰)

علاقه مندی رژیم ایران برای پذیرش و اجرای چنین نقش آفرینی امنیتی بین المللی را عوامل محرکی تشدید و تقویت نمودند. پس از جنگ ۱۹۷۳م اعراب و اسرائیل و صعود ناگهانی قیمت نفت، درآمد ایران از رقم ۱۷۴ میلیارد ریال (۲/۳ میلیارد دلار) در سال ۱۹۷۰م به ۱/۰۴۰۱۷ میلیارد ریال (۲۰/۷ میلیارد دلار) در سال ۱۹۷۴م افزایش یافت. (Dadkhah, ۱۹۸۵: ۳۷۱) ایران، که از اواخر دهه ۱۳۴۰ه ش / ۱۹۶۰م کمک های مالی بلاعوض آمریکا را نپذیرفته بود، امری که شاه آن را موجب افتخار می دانست، با اتکا به افزایش درآمدهای نفتی نقش نظامی خود را در منطقه خلیج فارس ایفا نمود. (کرباسچی، ۱۳۷۱: ۵۷۵) پس از خروج ارتش انگلستان از خلیج فارس و تأکید صریح لندن بر نپذیرفتن هزینه سنگین حفظ امنیت در این حوزه استراتژیک و درخواست آشکار از دولت شاهنشاهی برای تقبل این مخارج (حسینیان، ۱۳۸۱: ۱۶۵) نفت و افزایش قیمت آن نمود بیشتری در توسعه ساختار نظامی ایران یافت.

اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشنگتن، در ابتدای بهمن ۱۳۵۵ ه ش با تأکید بر توسعه روابط نظامی ایران با آمریکا گفت: «حجم روابط تجاری ایران و آمریکا ظرف پنج سال آینده به بیش از ۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید که سالانه کمتر از یک چهارم آن واردات نظامی می باشد» (رستاخیز، ۱۳۵۵/۱۱/۶: ۳) شاه با اشاره به توانمندی و اهمیت اقتصادی ایران برای جهان غرب می گوید: «اکنون ما ارباب هستیم و اربابان سابق بردگان ما هستند. آنها هر روز در خانه ما را میزنند و خواهان مساعدت می شوند. چگونه می توان به آنها کمک کرد؟ آیا اسلحه می خواهیم، نیروگاه اتمی می خواهیم؟ ما فقط کافی است تقاضا کنیم تا آنها با عجله آرزوهای ما را برآورده سازند» (هیکل، ۱۳۶۲: ۱۷۶). روزنامه رستاخیز نیز در تفسیری با عنوان «ابعاد جدید سیاست بین المللی ایران» در این باره نوشت: «قدرت مالی ایران باعث توازن قدرت، نیرومندی ایران، کمک به جهان سوم و داخل شدن به محدوده ده قدرت برتر جهان حتی پرتوانتر از انگلستان می گردد» (رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۲۲: ۷) در ۳۰ و ۳۱ مه ۱۹۷۲م (۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ ه ش) ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر پس از بازگشت از سفر به شرق اروپا، در تهران درباره آینده ارتش و خرید هر نوع سلاح نظامی به غیر از سلاحهای اتمی، که در زرادخانه آمریکا یافت می شد،

مذاکرات بسیار مهمی انجام دادند (آیندگان، ۱۳۵۱/۳/۱۸: ۱ و ۱۱).

پیرو این مجموعه تحولات، دولت ایران به یکباره به خرید انبوه و گزاف تسلیحات بسیار پیشرفت های اقدام کرد که حتی گاهی در کشورهای سازنده نیز در مراحل آزمایشی بودند. طی چند سال اشتهای شاه برای خرید اسلحه به تشکیل ارتشی مجهز انجامید که آماده اجرای نقش ژاندارمی و دادن تلفات حتی در آن سوی مرزهای خود بود. بدین گونه ایران میزان دخالت خود را در خارج از مرزها گسترش داد و بارها نیز بر اجرای چنین نقشی در تأمین امنیت کشورهای همسایه تأکید ورزید. شاه در مصاحبه با سلیم اللوزی، سردبیر روزنامه الحوادث لبنان، در آذر ۱۳۵۲ ه.ش تصریح نمود: «آماده هستیم به هر کس که نیازمند باشد کمک کنیم» (اطلاعات، ۱۳۵۲/۹/۴: ۱۰) همچنین وی در مصاحبه با روزنامه دیلی تلگراف در همان سال گفت: «هر دولتی که در خلیج فارس کمک بخواهد ما حاضر به همکاری با آن هستیم» (همان، ۱۳۵۲/۱۱/۲). به گفته شاه اهمیت ایران موجب می شد تا به تدریج مسئولیت های منطقه ای و بین المللی به آن محول گردد و سرنوشت می خواست تا ایران به گذشته باشکوه خود بازگردد (ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴: ۵).

ارتش ایران با حمایت بی دریغ آمریکا و در راستای سیاست های نوین خارجی و نظامی آن به تجهیزات بسیار پیشرفت های مجهز گردید که دست یافتن به آن برای بسیاری از دولت های هم پیمان واشنگتن مشکل و حتی غیرممکن می نمود. در حقیقت، تسلیحات دریافتی ایران از نظر حجم، مقدار و تکنولوژی در میان تمامی کشورهای توسعه نیافته نظیر نداشت (رواسانی، بی تا: ۲۸۸) و به درستی، رابطه و دوستی با آمریکا به هیچ یک از کشورهای خارج از ناتو این امکان را نداده بود که مانند ایران در مدتی کوتاه به یک قدرت عمده نظامی منطقه ای تبدیل شود (برژینسکی، ۱۳۷۹: ۸۳) در ۱۸ مه ۱۹۷۲ م/ ۲۸ خرداد ۱۳۵۱ ه.ش پنتاگون طی گزارش هشداردهنده ای به نیکسون، ضمن ابراز نگرانی از فروش گسترده تجهیزات توصیه نمود که آمریکا خود را متعهد به فروش جنگنده های پیشرفته و بمب های هدایت شونده لیزری به ایران نکند و بیش از آن بر تعداد فراوان مستشاران نظامی نیفزاید (همان، ۲۷۸). کمیته روابط خارجی سنای آمریکا نیز در ژوئیه ۱۹۷۶ م/ تیر ۱۳۵۵ ه.ش در یادداشتی به دولت واشنگتن اعلام کرد ایران قادر به جذب این مقدار اسلحه، که در سطح بالایی استاندارد جهانی قرار دارد، نیست (همان).

«من به شاه گفتم که چیزهایی که ارتش ما میخرد آنقدر در انبارها می ماند که می پوسد چون سفارش دهنده ها نمی دانند چه میخرند. شاه گفت می

دانم ولی چاره نداریم. سعی کنید درباره استفاده از آنها چیز یاد بگیرید» (اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۹: ۸) ایران تا دوره ریاست جمهوری نیکسون و دگرگونی های عصر او نمی توانست هر سلاحی را که خود نیازمند بود تعیین کند و به دست آورد. جرج بال، معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا، می گوید: «از سال ۱۹۵۳م/۱۳۳۲هـ.ش، که شاه به قدرت بازگشت، تا سال ۱۹۷۲/۱۳۵۱، او را به طور کامل تحت نظارت داشتیم. این ما بودیم که می گفتیم شما به فلان سلاح احتیاج ندارید یا دارید» (کدیور، ۱۳۷۴: ۷۴) در نتیجه این تحولات، که دولت شاهنشاهی از آن استقبال زیادی نمود. (هالیدی، ۱۳۵۸: ۸۳). با همه این اوصاف و در واقعیت های جهانی، سازمان نظامی قدرتمند ایران به شکل محسوسی با سیاست های دفاعی که شاه از آن سخن می گفت ناموزون می نمود. این ارتش مجهز برای درگیری های مرزی و مقابله با تجاوزات احتمالی همسایگان - که تنها خطر عمده واقعی دولت عراق بود - بسیار عظیم و مؤثر بود. سرکوب شدید چریک های ظفار و درهم کوبیدن تجاوزات مرزی حکومت بغداد نمونه هایی از این توانمندی به شمار می رفت اما این تشکیلات برای مقابله با حملات دول ابرقدرت، به خصوص اتحاد شوروی، بسیار ناچیز و ناکارآمد بود. فریدون هویدا با اشاره به این موضوع می نویسد: «در سپتامبر سال ۱۳۵۵م/۱۹۷۶ ش، آندره گرومیکو، وزیر خارجه وقت شوروی، ضمن ملاقات با وزیر خارجه ایران در نیویورک با لحن طعنه آمیزی به او گفت: "این همه سلاحی که شما در ایران انبار کرده اید ما را به فکر انداخته است" و هنگامی که وزیر امور خارجه ایران پاسخ داد: "باید بدانید که ما هرگز قدمی علیه همسایه شمالی خود برنخواهیم داشت چون به این مسأله واقفیم که نیروی ما هیچگاه به پای شما نخواهد رسید..."، گرومیکو بلافاصله در پاسخ او گفت: "طبعاً، و تعجب ما هم در این است که پس شما این همه اسلحه را برای مقابله با چه کشوری لازم دارید؟ علیه عراق که کشور کوچکی است و به پای شما نمی رسد؟ علیه شیخ نشین های عربی که از نظر نظامی قدرتی ندارند؟ علیه عربستان سعودی که به هیچ وجه نمی تواند برای ایران تهدیدآمیز باشد؟ پس علیه چه کسی؟» (ذوقی، ۱۳۸۷: ۹۹) ارتشبد جم، رئیس سابق ستاد بزرگ ارتشتاران، نیز در گفتگویی با رادیو بی.بی.سی گفت: "ارتش ایران هدف مشخصی نداشت. مشخص نبود که ارتش باید علیه چه تهدیدی بایستد. مهم ترین تهدیدات محتمل را باید در نظر گرفت و در مقابل آن ایجاد نیرو کرد ولی معلوم نبود که ارتش ایران برای مقابله و جنگ با کی

است؟ با شوروی؟ با عراق؟ با ترکیه؟ بدون شک می توان گفت که ارتش ایران هدف نداشت» (کدیور، ۱۳۷۴: ۷۴ و ۹۹).

دکترین نیکسون و سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰

ساخت دکترین های امنیتی، دفاعی و راهبردی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا، همواره بازنمودی سنجش گرانه از تحولات نظام بین المللی بوده است و نشان از سیاست خارجی انطباق جویانه این کشور دارد. دکترین نیکسون، نشانگر سرشت انطباق پذیر سیاست خارجی آمریکا در مقابل چالش های آن مقطع تاریخی است (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۸۹-۸۷) در پی به بن بست رسیدن تحركات نظامی ایالات متحده در ویتنام، دولت نیکسون متقاعد شد که ادامه روند موجود، منافی را برای واشنگتن در پی نخواهد داشت. بدین سان نیکسون با هدف رهایی از ورطه ای که سیاست خارجی آمریکا آن را آفریده بود، با توسل به روش های مسالمت آمیز و از طریق مذاکره سعی کرد بحران ویتنام را حل و فصل کند. تجربه ناموفق مداخله نظامی آمریکا در ویتنام، دولت نیکسون را با این واقعیت روبه رو ساخت که ایالات متحده نمی تواند به تنهایی در منازعات و بحران های بین المللی درگیر شود. زیرا این امر زیان های جبران ناپذیری را متوجه ایالات متحده خواهد کرد (جعفری ولدانی، ۱۳۹۴: ۷۸). در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز، با ایجاد تناسب بین نیروهای آمریکا و شوروی، نوعی توازن در صحنه بین المللی پدید آمد که به توازن وحشت معروف گردید (ترابی، ۱۳۷۹: ۱۹۱) همچنین، خلاء قدرت ناشی از خروج بریتانیا از منطقه، همراه با ظهور امواج ملی گرایانه و چپ روانه در کشورهای عرب و هراس از نفوذ کمونیسم، حمایت از رژیم های دیکتاتوری و نظامی را از طریق کمک های اقتصادی و نظامی تشدید کرد. از نظر سیاست گذاران آمریکایی، امنیت این منطقه با حاکمیت پادشاهی های محافظه کار طرفدار غرب و حضور نظامی بریتانیا میسر می شد، اما با اعلام خروج نیروهای بریتانیا از یک سو، و افزایش تهدیدات نفوذیابنده شوروی در منطقه از سوی دیگر، آمریکا به الگوی جدیدی برای حفظ امنیت منطقه نیاز پیدا کرد (وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵: ۸۹-۸۸) دکترین نیکسون راه بردی برای جایگزین کردن سدنفود کمونیسم و شگردی جدید برای اجرای سیاست سنتی «مهارسازی» محسوب می شد. بنابراین نظریه، دولت آمریکا هرگونه حمایت مادی و معنوی را از کشورهای دوست و همپیمان در جهان به عمل می آورد؛ اما با درک خطرات و روح نبردهای چریکی، با استفاده از تجارب تلخ جنگ های هند و چین، از هرگونه اعزام مستقیم نیرو براساس سیاست های پیشین خودداری می کرد و متحدان او خود

می‌بایست عامل استفاده از کمک‌ها و کوشنده راه بقا و دوام خویش باشند. نیکسون در این باره می‌نویسد: «در قلب آموزه نیکسون این گفته جای دارد که کشورهای مواجه با خطوط تهاجم کمونیست‌ها، مسئولیت اولیه برای دفاع از خود را خود باید برعهده بگیرند و خود می‌بایستی تأمین نیروی انسانی را تقبل کنند» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۸۸) کشورهای از میان کشورهای متمایل به جهان غرب می‌بایست دست چین می‌شدند. این کشورها از میان کشورهای جهان سوم برگزیده و به طور عمده بر امکانات و منابع خود تکیه داشتند. آنها می‌بایست نقش سیاسی و نظامی فعالی را ایفا می‌کردند و از این راه به توزیع بار حفظ ثبات جهان و ایدئولوژی سرمایه داری جهانی، که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به تنهایی بر دوش آمریکا بود، کمک می‌کردند. آمریکا از سال ۱۹۶۹م در پی آن بود که خود را از زیر بار مسئولیت بحران‌های بزرگ موجود رها سازد. بدین ترتیب که ژاندارم‌های متعددی در سطح جهان پا به عرصه وجود گذارند تا علاوه بر دفاع از منافع آمریکا در چارچوب کشور خود، در برابر موج توسعه‌طلبی شوروی نیز ایستادگی نمایند. از مهم‌ترین این ژاندارم‌ها ژاپن، برزیل، یونان و ایران بودند. (گازروسکی، ۱۳۷۶: ۱۹۶) در اواخر دهه چهل چند جریان از جمله تصمیم انگلیس برای خارج کردن نیروهایش از خلیج فارس به دلیل فشارهای مالی و بین‌المللی و این که آمریکا گمان می‌کرد که این کار خلاء خطرناکی در منطقه خلیج فارس به وجود خواهد آورد که باید از طریق آمریکا یا متحدان نیرومندش پر شود. آمریکا که درگیر جنگ پرهزینه ویتنام بود و نمی‌توانست بار تعهدات تازه‌ای را در خلیج فارس بر اثر فشارهای داخلی به‌عهده بگیرد. همراه با جاه‌طلبی محمدرضا شاه، آمریکا بر اساس دکترین نیکسون، ایران و عربستان را به‌عنوان ژاندارم‌های منطقه انتخاب نمود و کمک‌هایی به آنها داد. (امینی، ۱۳۸۱: ۱۹۹) ایران نیز به‌عنوان ژاندارم منطقه فعالیت‌های متعددی را برای حفظ منافع آمریکا و غرب چه در سطح منطقه و چه در سطح فرامنطقه‌ای انجام داد. (حسینیان، ۱۳۸۳: ۲۹۴) ایران در دهه ۱۹۶۰ فقط یک حلقه در زنجیر دفاعی آمریکا در برابر بلوک کمونیست به شمار می‌رفت. اما در دهه ۱۹۷۰ به صورت متحد ممتاز ایالات متحده آمریکا درآمد. با توجه به سیاست جدید آمریکا در جهان در دوره نیکسون، ایران در منطقه خلیج فارس، به دلیل دارا بودن عواملی چون ثروت و جمعیت فراوان، موقعیت استراتژیکی، ثبات نسبی و توان نظامی که آن را از دیگر کشورهای کوچک منطقه متمایز می‌ساخت، عملاً وظیفه ژاندارمی منطقه را پذیرفت. در این میان، عواملی چون صعود ناگهانی قیمت نفت و توسعه گسترده دستگاه

نظامی ایران نیز شرایط را مهیا ساخت. وظایف ژاندارمی ایران به مرور در جهت پوشش امنیت برای منافع غرب در منطقه خلیج فارس با تکیه بر نقل و انتقالات عادی نفت، مبارزه با اهداف توسعه طلبانه شوروی و حکومت های افراطی ضدغرب و پشتیبانی از رهبران محافظه کار عرب نمایان گشت. (چمنکار، ۱۳۸۵: ۱۰) با اعلام خروج نیروهای انگلیس از شرق سوئز و خلیج فارس و سلب مسئولیت انگلیسی ها در تأمین امنیت منطقه خلیج فارس، (حسینیان، ۱۳۸۳: ۲۹۴) در این زمان که کیسینجر مشاور امنیت ملی کاخ سفید بود، شورای امنیت ملی را مأمور کرد تا درباره خلائی که از ناحیه خروج نیروهای انگلیسی در خلیج فارس ایجاد می شود مطالعه کند (شوکراس، ۱۳۶۹: ۱۹۳). در نتیجه این مطالعات، دکترین نیکسون و استراتژی منطقه ای کیسینجر ابداع شد و سیاست خارجی نیکسون که در قبال منازعات و کشمکش های بین المللی، مبتنی بر ایستادگی مطلق در برابر کمونیست ها بود تغییر کرد. (ازغندی، ۱۳۶۸: ۳۶۶) تغییر استراتژی امنیتی و جهت گیری سیاست خارجی دولت امریکا، افزایش نارضایتی مردم امریکا به دلیل بحران ها اقتصادی، تورم، بی کاری که زائیده و ثمره ی جنگ ویتنام و طولانی شدن آن بود. گسترش مخالفت بخش عظیمی از مردم صلح دوست امریکا و دیگر کشورهای جهان با تجاوز نظامی امریکا به ویتنام به صورت تظاهرات و راهپیمایی میلیونی. به قدرت رسیدن سوسیال دموکرات ها در آلمان غربی و طرح استراتژی به سوی شرق که به خودی خود، نوعی سنت شکنی محسوب می گردید و خروج فرانسه از کمیته نظامی ناتو، که هر دو به نحوی تضعیف قدرت سیاسی و نظامی امریکا محسوب می شد. عدم موفقیت امریکا در جلوگیری از نفوذ روزافزون عقیدتی و سیاسی کمونیزم در کشورهای آسیای شرقی به رغم تمام تلاش ها. فشار مجتمع های نظامی - صنعتی به دولت امریکا، چرا که به خاطر سیاست های بازدارندگی زیان های زیادی به آنها وارد شده بود (ازغندی، ۴۳) در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۸ / ۴ مرداد ۱۳۴۸ نیکسون رئیس جمهور امریکا در سر راه سفر به فیلیپین، در جزیره گوام پایگاه نظامی امریکا در اقیانوس کبیر دکترین خود را اعلام کرد و رایزنی های خود را برای عملی کردن این نظریه آغاز کرد (زندفر، ۱۳۷۹: ۲۰۹). به موجب این دکترین، امریکا بدون این که از تعهدات خود برای پشتیبانی از کشورهای دوست و متحد در برابر تهدید شوروی سر باز زند، قسمت عمده مسئولیت دفاع از خود را در بحران های منطقه ای بدوش این کشورها می گذاشت و نقش امریکا محدود به کمک های تسلیحاتی و اقتصادی خواهد بود.

(امیری، ۱۳۵۵: ۱۰۶)

سیاست نفتی ایران در دهه ۱۳۵۰ با دکتترین نیکسون، هم پوشانی همزمان داشت. کارویژه دکتترین نیکسون رهاسازی آمریکا از تنگناهایی بود که در نظام بین الملل با آنها مواجه بود. ولی، سیاست نفتی دهه ۱۳۵۰ ایران، در راستای وظایفی بود که دکتترین «دو ستون» نیکسون برای ایران در نظر گرفته بود. در واقع بایستی نفتی ایران وابسته به دکتترین نیکسون و نتیجه قهری آن به شمار می رفت. از سوی دیگر، سیاست نفتی ایران هم حاکی از وابستگی جامعه در حال نوسازی ایران به درآمدهای حاصل از فروش نفت و مناسبات ناشی از آن است. در ایران، دو متغیر شخصیت اقتدارگرایی محمدرضا و باورهای شخصی او برای تقویت بنیان های نظام سیاسی و اجتماعی و شرایط جامعه وی نیاز جامعه ایرانی به نوسازی و رهاسدن از عقب ماندگی به ترتیب، بیشترین تأثیر را در اتخاذ سیاست جدید نفتی ایفا کردند. در اتخاذ دکتترین نیکسون، متغیرهای نظام بین الملل توازن قدرت و تنش زدایی میان شوروی و آمریکا نقش قدرت هم افزاینده و شگفت آور حاصل از اتحاد نقش و جایگاه دیوانسالارانه نیکسون - کیسینجر و شخصیت فعال گرایی نیکسون به همراه ذهنیت شدیداً عمل گرای کیسینجر به ترتیب، بیشترین نقش را در تدوین دکتترین نیکسون ایفا نمودند. کشورهای صاحب نفت در جهان سوم که از دهه ۱۹۵۰ به بعد هر یک به شکلی درگیر مبارزه با کمپانی های بزرگ نفتی بودند، با تأسیس «اوپک» در سپتامبر ۱۹۶۰ در صدد استفاده از نفت به عنوان سلاحی برای نیل به اهداف اقتصادی و سیاسی برآمدند. اوپک در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ قیمت های نفت را به صورت بی سابقه ای افزایش داد. نیکسون نیز تحت تأثیر فرآیند سیاست گذاری خارجی، افکار عمومی آمریکا و شرایط بین المللی، سیاست جدیدی را در مورد خلیج فارس در پیش گرفت که مبتنی بر سپردن مسئولیت حفظ ثبات و امنیت منطقه به دولت های منطقه ای بود و به «دکتترین نیکسون» مشهور شد. در این شرایط و به ویژه تحت تأثیر دکتترین نیکسون، هدف سیاست خارجی ایران تحقق نقش ژاندارمی منطقه بود و به همین علت به خرید بیشتر تسلیحات از آمریکا روی آورد. می توان سیاست خارجی ایران را در دهه ۱۳۵۰، متأثر از عوامل تأثیرگذار داخلی و خارجی دانست که در این میان نفت و افزایش بهای آن در این دهه اهمیت اساسی در سیاست خارجی پیدا کرد. محمدرضا شاه، نفت، رشد اقتصادی و مسائل سیاسی منطقه را در قالب سیاست واحدی به هم پیوند میداد و از نفت برای تأمین مالی، رشد اقتصادی و تقویت بنیه نظامی سود می جست (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۸۰). در دهه ۱۳۵۰ ش ۱۹۷۰ م سیاست خارجی ایران و

آمریکا در رابطه ای اثرگذار و اثرپذیر قرار گرفت. در این زمان از یکسو، نیکسون رئیس جمهور آمریکا دکترینی را طرح ریزی کرد که سه اصل اساسی داشت. عدم دخالت در مسائل ملل آسیایی تا حد امکان، پایبندی به تعهدات قراردادی و کمک اقتصادی و نظامی آمریکا به دولت های دوست و متحد (اسدی، ۱۳۸۱: ۳۵۸) و از این بابت که بر "مسئولیت منطقه ای دفاعی" تأکید می کرد، تازگی داشت. از سوی دیگر، ایران که با خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس مسئولیت امنیت این منطقه را به عهده گرفته بود، نقش دولت متحد وفادار آمریکا را ایفا می کرد و در این راستا اقداماتی انجام داد، از جمله یاری رساندن در سرکوبی شورشیان ظفار، عدم شرکت در تحریم نفتی اعراب در ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، تداوم روابط با اسرائیل، تأمین نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم در مدیترانه و تبدیل شدن به بهترین مشتری صنایع جنگی آمریکا (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۴: ۳۹۸). سیاست نفتی ایران در این دوره که منظور از آن تداوم صدور نفت به تمامی کشورهای جهان و به ویژه کشورهای غربی و سعی در افزایش قیمت و تولید نفت بود (اسدی، همان، ۳۵۹) وسیله ای شد برای خرید بیشتر تسلیحات از آمریکا و ایفای نقش ژاندارمی منطقه خلیج فارس که طبق دکترین نیکسون به ایران محول شده بود. بسیاری از صاحب نظران معتقدند افزایش سریع بهای نفت در دهه ۱۹۷۰ ناشی از تغییر سیاست های راهبردی ایالات متحده در قبال این ماده حیاتی بود. در واقع، دولت نیکسون با افزایش قیمت نفت به دنبال اهداف خاصی بود زیرا از نخستین اقدامات وی در بدو ریاست جمهوری، تشکیل گروه های تحقیق و تجدیدنظر در سیاست های نفتی این کشور بوده است (همان، ۲۴). در نتیجه، بحران انرژی یعنی افزایش چهار درصدی قیمت نفت آن چنان مطلوب آمریکا نبود زیرا تا پیدایی انرژی های جایگزین نفت، آمریکا همچنان مجبور بود مقدار معتنا بهی نفت گران قیمت از کشورهای خاورمیانه خریداری کند و این امر با پراخت دلارهای بیشتری همراه بود که آمریکا را با کسری بیشتر موازنه پرداخت روبه رو می کرد. بنابراین لازم بود تا تدابیر دیگری اتخاذ گردد تا این دلارهای نفتی به آمریکا بازگردد و این امر جز با فروش کالا و تسلیحات نظامی آمریکایی به کشورهای تولیدکننده میسر نبود (ذوقی، ۱۳۸۷: ۵۶). دکترین نیکسون راهی برای تحدید و تسهیل مداخله آمریکا در جهان سوم و از جمله خلیج فارس بود. همراه با سیاست تنش زدایی ابرقدرت شوروی، درگیری با چین و جنگ ویتنام، نیکسون و کیسینجر پیچیدگی سیاست های منطقه ای را به این پرسش ساده تقلیل دادند که آیا پس از خروج

بریتانیا، ایران قادر به برقراری صلح در منطقه است یا خیر (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۷) نیکسون می نویسد: «در قلب دکترین نیکسون این گفته جای دارد که ممالک مواجه با خطر تهاجم کمونیست ها، مسئولیت اولیه برای دفاع از خودشان را باید خودشان برعهده گیرند. معنی گفته یاد شده این نیست که نیروهای آمریکا هیچ نقش نظامی ندارند، معنای این است که ممالک تهدیدشده باید خواهان تحمل بار اولیه تأسیس نیروی انسانی باشند» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۸۸) آمریکا بدون این که از تعهدات خود برای پشتیبانی از کشورهای دوست و متحد در برابر تهدید شوروی سرباز زند، قسمت عمده مسئولیت دفاع از خود را در بحران های منطقه ای به دوش این کشورها گذاشت و نقش آمریکا محدود به کمک های تسلیحاتی و اقتصادی ماند (امینی، ۱۳۸۱: ۱۹۹) تا هم منافع حاصل از جریان نفت برای آمریکا محفوظ بماند و هم نوعی توازن جهانی در برابر تهدید دائمی توسعه طلبی شوروی انجام گیرد. (همان)

پیامدهای توسعه نظامی حاکمیت پهلوی دوم در خاورمیانه

عملکرد تدریجی ایران، در ابعاد مداخلات مستقیم و غیرمستقیم خارجی، امری فراتر از علایق و استراتژی های امنیتی و سیاست تدافعی بود. پیرو این استراتژی، که دولت شاهنشاهی آن را جزئی از سیاست مستقل ملی و ضروری برای حفظ منافع ایران می دانست، میزان دخالت و نقش آفرینی در آن سوی مرزهای جغرافیایی افزایش قابل ملاحظه ای یافت. تهران در نقش یک نیروی پرتوان اقتصادی و نظامی بر رهبری و حاکمیت در جهت دهی به سیاست داخلی و خارجی کشورهای دور و نزدیک و رفع مشکلات و بحران های آنها اصرار میکرد؛ امری که می بایست پیامد کوتاه مدت بهره مندی ایران از توسعه مالی و تسلیحاتی در دهه های ۴۰ و ۵۰ ش / ۶۰ و ۷۰ م بوده باشد. ارتش و نظامی گری از مهم ترین عوامل تعیین کننده و جهت دهنده در سیاست خارجی ایران بین سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۹م بود (کدیور، ۱۳۷۴: ۷۸) زیرا هیچ یک از کشورهای عربی یا قدرت های بین المللی مسئولیت شرکت مستقیم و گسترده در این نبردها و تأمین هزینه های آن را به عهده نگرفته بودند (اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۱، پرونده ۳، بخش ۳، ۱۳۵۳/۸/۳) با وجود خروج بیشتر نیروهای ایران از عمان تا سال ۱۳۵۵ ه.ش، واحدهایی از سربازان ارتش شاهنشاهی در نقاط مختلف ظفار باقی ماندند. به دستور شاه چند فروند ناوشکن نیروی دریایی در بندر صلالة عمان استقرار یافتند و امنیت دریایی منطقه را تضمین کردند. چند جنگنده اف-۴ و بمب افکن اف-۵ نیز در

پایگاه میدوی ظفار مستقر شدند و عملیات پروازی شناسایی خود را بر فراز یمن جنوبی انجام می دادند. نیروی هوایی ایران، علاوه بر مأموریت های شناسایی، وظیفه تأمین امنیت و پوشش هوایی آسمان عمان را نیز برعهده داشت. ایران از اواخر بهمن ۱۳۵۳ ه.ش با ارسال فانتوم های خود به حفظ امنیت فضای عمان متعهد شده بود (همان، پرونده ۲۰۵، ۱۳۵۳/۱۱/۲۶) در آذر ۱۳۵۵ ه.ش، یک فروند هواپیمای فانتوم نیروی هوایی ایران در اثر اصابت آتش پدافند بر فراز یمن جنوبی سرنگون گردید و خلبان آن به نام علی اشرافیان به وسیله سربازان دولت عدن و چریکهای دولت عمان دستگیر شد. این رویداد، روابط تیره میان تهران و یمن جنوبی را به اوج بحران و جنگ تبلیغاتی رساند چنانکه روزنامه لوموند فرانسه از احتمال حمله تلافی جویانه ایران خبر داد (همان، کشورهای عرب نیز نگرانیهای خود را از این رویداد اعلام کردند (همان، پرونده ۳۰۱، ۱۳۵۵/۹/۱۹). در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۸ ه.ش، یک هیأت از چریک های ظفار به سرپرستی محمد احمد غسانی به ایران مسافرت نمودند و ضمن آزادی خلبان اسیر، که چندین سال در اسارت بود، با سران ارشد انقلاب دیدار و گفتگو کردند. مسؤولان این حرکت در این مذاکرات، با محکوم کردن شدید عملیات سرکوب جبهه خلق ظفار، آن را در راستای مداخلات خارجی و برون مرزی دولت شاهنشاهی دانستند (اطلاعات، ۱۳۵۷/۲/۲: ۸ و ۱۳۵۸:۳/۲/۲۳) پروازهای مستقیمی هر روز از آذوقه سربازان تا آب مورد نیاز آنان را از ایران به ظفار منتقل می کرد. وزارت امور خارجه ایران در ارتباط با میزان هزینه کمکهای نظامی و اقتصادی ایران به دولت عمان در جنگ ظفار طی گزارشی اعلام نمود: «متأسفانه تصور نمیرود که تاکنون میزان کمک های نظامی و اقتصادی ایران بر مبنای صحیح باشد. نظامیان انگلیسی و آمریکایی تمام آذوقه و حقوق خود را از عمان می گیرند ولی دولت شاهنشاهی ایران خیر. (اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۷، پرونده ۳۵۰، ۱۳۵۷/۱۲/۲). این آمار غیر از تلفات اندک و پراکنده نیروهای ایران در طول سالهای ۱۳۵۵ تا اواخر سال ۱۳۵۷ ه.ش است. دخالت دولت پهلوی در بحران ظفار علاوه بر صدمات گسترده اقتصادی، فروپاشی پایگاه اجتماعی و سیاسی در داخل و مناطق برون مرزی را نیز تسریع و چهره رژیم را مخدوش کرد. بدون توجه به نوع ایدئولوژی و جهت گیری سیاسی، تمامی این گروهها همکاری رژیم پهلوی با سلطان عمان در مبارزه با جبهه خلق ظفار را محکوم کردند و آن را بخشی از سیاست های رژیم برای سرکوب جنبش های مردمی و برحق منطقه در

پیروی از فرمان های امپریالیسم آمریکا و حمایت از منافع جهان غرب دانستند. این حرکات در چارچوب برپایی تظاهرات، انتشار اعلامیه، جمع آوری کمکهای مادی و برخی حملات فیزیکی علیه مراکز سیاسی رژیم پهلوی انجام می گرفت (اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ب ۸۸). «این حکومت استبدادی ایران است که در ممالک خارجی به ماجراجویی های سیاسی و نظامی دست می زند. مردم میدانند که هیأت حاکمه ایران با چه بهای سنگینی در عراق و ظفار و اخیراً در شاخ آفریقا دخالت نظامی کرده است. این ها قسمتی از ماجراجویی های حکومت ایران در خارج است» (گروه نویسندگان، ۱۳۷۶: ۷۰۶) در شهریور ۱۳۵۵ ه.ش العمل، ارگان اتحادیه کل کارگران کویت، طی نوشتاری با اشاره به خریدهای نظامی ایران نوشت: «دولت شاهنشاهی در حالی که ملت ایران در فقر و تنگدستی هستند، خریدهای میلیاردی اسلحه انجام می دهد و میلیونها دلار صرف ارتش اشغالگر خود در عمان می کند» (اسناد وزارت امور خارجه، شماره و تاریخ ۹/۲۴۰۴-۶/۷/۱۳۵۵) (تقابل با منافع ایران در منطقه خاورمیانه پس از ماجرای ظفار، در سایر کشورهای خلیج فارس و گروههای فلسطینی نیز تشدید شد. از دیدگاه سیاسی و روابط منطقه ای، دولت های کوچک خلیج فارس با هراس از گسترش دستگاه نظامی پهلوی و با نگرش تردیدآمیز به عملیات نظامی ایران در ظفار، ضمن دوری تدریجی از سیاست های تهران به ایجاد نوعی نظام هماهنگ سیاسی، اقتصادی و نظامی روی آوردند. در اردیبهشت ۱۳۵۳ ه.ش، ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر پاکستان، اعلام نمود که با وجود گستره عملیات، بحران پاکستان کاملاً رفع نشده است (همان، ۱۳۵۳/۲/۹: ۲) در نتیجه، جنگ و گریز پراکنده در کرانه مرزهای شرقی ایران ادامه یافت. ارتش پاکستان ناچار به استفاده از نیروی هوایی و بمباران مراکز شورشیان بلوچ در مناطق صعب العبور در مهر آن سال گردید (همان، ۱۳۵۳/۷/۴: ۲ و ۶/۷/۱۳۵۳: ۲) دولت شاهنشاهی ایران ضمن حمایت از تحولات مزبور و تمامیت ارضی پاکستان، تأسیس گروههای مرکز گریز را سیاست شوروی، مصر و بغداد در فشار بر دولته ای محافظه کار منطقه دانست. در یازدهم و دوازدهم فروردین ۱۳۵۳ ه.ش، مقامات ایران در دیدار با هیأت پاکستانی عزم خود را برای حمایت اقتصادی از اسلام آباد با اعطای وام اعلام نمودند. این کمک ها، که به قول رابرت مک نامارا، وزیر دفاع آمریکا، حالت طرح مارشال پس از جنگ جهانی دوم را داشت، به گفته مقامات ایران برای پشتیبانی از استقلال و تمامیت ارضی پاکستان و

تثبیت مرزهای شرقی دولت شاهنشاهی اعطا می گردید (همان، ۱۳۵۳/۱/۱۱ : ۶ و ۱۳۵۳/۱/۱۲) در دیدار ذوالفقار علی بوتو با شاه در جزیره کیش در هشتم فروردین ۱۳۵۳ ه.ش نیز بر همکاری نظامی و اقتصادی میان اسلام آباد و تهران تأکید شد (همان، ۱۳۵۳/۱/۸ : ۴) بر این اساس، ارتش ایران در سال ۱۳۵۳ ه.ش / ۱۹۷۴ م برای پاکسازی و نابودی چریک های جدایی طلب بلوچ به ایالت بلوچستان اعزام شد. این کار به کمک واحدهایی از کماندوهای گارد شاهنشاهی و دو اسکادران از هلیکوپترهای ترابری و تهاجمی هوانیروز بود و عملیات دو سال به طول انجامید. در اسفند ۱۳۵۵ ه.ش، اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشنگتن، ضمن سخنرانی در مجمع صنعتی امنیت ملی آمریکا آشکارا اعلام نمود که ایران با تجزیه طلبان پاکستان مبارزه خواهد کرد (همان، ۱۳۵۵/۱۲/۱ : ۴) نخست وزیر پاکستان، به ایران در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۲ ه.ش / ۱۱ مه ۱۹۷۳ م با تأکید بر حمایت از اسلام آباد گفت: «یک بار دیگر تکرار میکنم که ما همواره در کنار شما خواهیم بود. ما ناگزیریم بگوییم آنچه برای همسایه شرقی ما، پاکستان، روی دهد اهمیت حیاتی برایمان دارد و اگر حادثه دیگری برای آن کشور اتفاق بیفتد، ما آن را تحمل نخواهیم کرد. دلیل این امر تنها داشتن احساسات برادرانه نسبت به شما به عنوان یک ملت مسلمان نیست، بلکه همچنین به خاطر منافع ایران است که نمی توانیم دگرگونی های دیگری را در پاکستان تحمل کنیم. کاملاً طبیعی است که چشمان خود را نسبت به هر جنبش جدایی طلب در کشور شما، خدای ناکرده، نخواهیم بست» (کرباسچی، ۱۳۷۱ : ۵۴۷) ارتشبد حسن طوفانیان، آجودان مخصوص شاه و رئیس اداره خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی ارتش شاهنشاهی، به طور مشخص در خاطرات خود به مسئله کمک های جنگ افزاری ایران به پاکستان اشاره نموده است (همان، ۵۳-۵۴)

شاه نیز با دفاع از گسترش حضور خود در این منطقه اعلام کرد: «چرا از حضور خود در اقیانوس هند شرم داشته باشیم؟ ما به اندازه کافی حق داریم در اینجا باشیم و مسلماً بیش از همه کشورهای بیگانه» (اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۴ : ۵) شاه در جریان سفر خود به زلاندنو اعلام کرد: «کشورهای حوزه اقیانوس هند باید به وسیله قدرت نظامی خود امنیت این منطقه را تضمین کنند. ما ثروتمند شدن را آغاز کرده ایم و در آینده ثروتمندتر خواهیم شد. ما برای کشورهای اطراف ایران برنامه کمکی اقتصادی تنظیم کرده ایم. به مصر یک میلیارد دلار داده و به پاکستان و هند نیز تقریباً به همان میزان کمک اعطا می کنیم. (همان، ۱۳ و ۱۴)

۹/۷/۱۳۵۳ و ۱/۴: ۸/۷/۱۳۵۳) این سیاست، ایران به هندوستان پیشنهاد همکاری نظامی برای تأمین امنیت اقیانوس هند را داد و سطح همکاری های میان ناوگان دریایی دو کشور در زمینه انجام مانورهای گوناگون، آموزش و استقرار در بندرگاه های دو طرف افزایش یافت (همان، ۱۳۵۳/۷/۱۰: ۲۰). ایران در طول جنگ های داخلی یمن میان سلطنت طلبان و جمهوری خواهان در طول سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۲م، در اشکال ارسال اسلحه و آموزش نظامی از جناح سلطنت طلب متمایل به غرب حمایت نمود. چنانکه عده ای از جوانان طرفدار این جناح در دبیرستان نظام تهران به تحصیل مشغول بودند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۶: ۲۳ و ۲۴ فروردین) شاه بارها عنوان نمود که کمک هایی به امام البدر و دولت متمایل به غرب صناعاً اعطا می کند (اطلاعات، ۱۳۵۴/۱۰/۳: ۲۸) حمایت ایران از یمن شمالی استراتژی درازمدت برای مهار و انزوای یمن جنوبی چپ گرا در منطقه دریای سرخ و به خصوص سرزمین پیرامونی آن؛ یعنی، خلیج فارس بود (امیری، ۱۳۵۵: ۲۰) دولت عدن به تدریج به مرکز تجمع عناصر متمایل به بلوک شرق و جهان کمونیسم تبدیل شده بود. (همان)

پیوندهای نزدیک میان ایران و اردن هاشمی نیز مظاهری از تأثیرات امور نظامی در سیاست خارجی تهران را نشان می داد. اردن تنها کشور عرب بود که به صورت واقعی با اعزام واحدهایی به یاری ایران در نبرد عمان اقدام کرد. دولت ملک حسین، در دو نوبت ۲۱ فروردین هواپیمای نظامی قدیمی هاوکهانتر خود را در حمایت از سلطان قابوس به عمان اعزام نمود. جنگنده های پیشرفته فانتوم ایران نیز در مقابل برای پشتیبانی از حکومت ملک حسین به اردن رهسپار شدند (نیکسون، ۱۳۶۴: ۸۷) شاه در دیدار خود از اردن در دی ۱۳۵۳ ه.ش تأکید نمود: «ایران از هیچ کمکی به اردن دریغ نخواهد کرد» (کپهان، ۱۳۵۳/۱۰/۱۷: ۳). ایران در اشکال غیرمستقیم با اعزام هواپیماهای فانتوم و چندین تن از افسران خود به حمایت از واتیو، ریاست جمهوری ویتنام جنوبی، پرداخت. در حالی که بسیاری از کشورهای پیشرفته و قدرتمند مانند کانادا از عضویت در هیأت نظارت بر تحولات جنگ ویتنام، که به وسیله آمریکا تشکیل شده بود، خودداری نمودند، ایران تحت فشار دولت واشنگتن با پذیرش این مسؤولیت واحدهایی از افسران و کارمندان و تجهیزات نظامی خود را به سایگون اعزام کرد (همان). تاج الملوک آیرملو، مادر محمدرضا پهلوی، در بخشی از خاطرات خود از گفتگو با شاه در مورد اینگونه اقدامات نظامی یاد کرده

است (آنصاری و خسرو دادوباتماقلیج، ۱۳۸۰: ۳۸۷). ایران از ملا مصطفی بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان، در نبرد با رژیم عراق حمایت فراوان نمود. چنانکه شاه در اوت ۱۹۷۱م از واشنگتن خواست که با هدف تضعیف بغداد کمک های خود را به این گروه افزایش دهد. آمریکا نیز بودجه ای به میزان ۱۶ میلیون دلار به این منظور اختصاص داد. مقادیری جنگ افزار ساخت شوروی که در جنگ با اعراب به غنیمت اسرائیل درآمده بود نیز به ایران فروخته شد تا به کردها تحویل داده شود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۵۹) در اواخر فروردین ۱۳۵۳.ش، معاون شورای انقلاب عراق رسماً اعلام نمود که تسلیحات آمریکایی از طریق ایران به اکراد عراق می رسد (اطلاعات، ۱۳۵۳/۱/۲۲: ۴۱). تلاش دولت بغداد در رقابت نظامی و خریدهای کلان تجهیزات، حکومت شاهنشاهی را به شدت دچار بدبینی، ترس و هوشیاری کرد. امیراصلان افشار، سفیر ایران در واشنگتن، با اشاره به این موضوع گفت: «سلاح هایی که ایران از آمریکا می خرد بیش از آنچه شوروی به عراق می دهد نیست» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۸: ۲۱۲) عباسعلی خلعتبری، وزیر امور خارجه ایران، نیز در مصاحبه ای با خبرنگار روزنامه واشنگتن پست در سال ۱۹۷۳م اظهار داشت: «ایران با بی میلی وارد مسابقه تسلیحاتی در خلیج فارس شده است و آن هم به علت سرعت یافتن و افزایش زیاد سلاحهائی است که شوروی به عراق تحویل می دهد» (همان). در گزارشی کاملاً محرمانه از وزارت امور خارجه ایران در این باره آمده است: «در مسئله اختلافات ایران و عراق، که منجر به قطع مناسبات سیاسی دو کشور و اقدامات خصمانه دولت عراق علیه ایران گردید، دولت شوروی به علت نفوذ در حزب بعث عراق و زمینه مساعدی که برای توسعه نفوذ خود در آن کشور دارد، تلویحاً حمایت از عراق را در پیش گرفت و عملاً کوشش های دولت ایران برای منصرف ساختن دولت شوروی از تعقیب این رویه به نتیجه نرسید و تقویت روزافزون نیروهای مسلح عراق، خصوصاً بعد از انعقاد قرارداد دوستی بین شوروی و عراق، موجبات نگرانی بیشتر دولت شاهنشاهی را فراهم آورد. سکوت شوروی در قبال اعمال خرابکارانه دولت بعثی عراق بیش از پیش نگرانی به حق دولت ایران را تقویت نمود. تغییر وضع سیاسی منطقه موجب شد که دولت ایران برای تقویت قدرت دفاعی خود و حفظ سیاست منطقه خلیج فارس دست به اقداماتی بزند و از جمله مبادرت به خرید و سفارش مقادیر متنابهی اسلحه از آمریکا بنماید» (اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران، سند شماره - ۱/۳۵۳۲ش). نشریه اخبار آمریکا و مسائل جهان نیز در شماره

۲۲ مارس ۱۹۷۶ با اشاره به تنشهای میان ایران و عراق و تأثیر آن در تقویت نظامی تهران نوشت: «چیزی که در سرلوحه سیاست دولت قرار دارد این است که ایران به ارتشی مقتدر مجهز گردد ارتشی که در آسیای غربی بی رقیب باشد. این امر تنها به خاطر حفظ و حراست ایران از همسایگان خود، که همواره طی تاریخ نسبت به آن رشک برده اند، نیست بلکه به خاطر تضمین ثبات و آرامش منطقه نفت خیز خلیج فارس نیز هست. طی چهار سال گذشته، به منظور مدرنیزه کردن نیروهای مسلح ایران مجموعه بزرگی از سلاح های مدرن و تازه خریداری شده است. یکی از مشاورین نزدیک شاهنشاه می گوید: ما باید در سایه پشتکار و کوشش در مقابل دشمنانی که از سلاح های شوروی برخوردارند از خود دفاع کنیم. به همین جهت از بهترین سلاح ها باید استفاده کنیم» (همان، سند شماره ۱ - ۸۴۴/د). با سقوط جمال عبدالناصر و جلوس انور سادات در مصر، پیوندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی تنگاتنگی میان حاکمیت پهلوی و حکومت جدید قاهره برقرار گردید. در فروردین ۱۳۵۳ ه.ش، هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد، برای اعطای کمکهای ایران به مصر عزیمت نمود (اطلاعات، ۱۳۵۳/۱/۲۱: ۴) و در اوایل خرداد، مطبوعات ایران از اعطای یک میلیارد دلار اعتبار به مصر خبر دادند (کیهان، ۱۳۵۳/۳/۵: ۵) بر این اساس بود که دولت پهلوی و انور سادات به نزدیکترین دوستان یکدیگر تبدیل گشتند (همان، ۲۳: ۱۱/۱۰/۱۳۵۳) «آمریکا دست ایران را در شاخ آفریقا عملاً باز گذاشته است. معلوم میشود ما داریم به اطراف و اکناف بال و پر می گشاییم (راجی، ۱۳۸۱: ۱۷۱) سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی با تأثیرپذیری از تحولات نظامی، مورد ارزیابی های متعدد موافقان و طیف وسیعی از منتقدان قرار گرفته است. این دیدگاهها، که براساس نوع منافع و ایدئولوژی سیاسی افراد در مقاطع زمانی مختلف صورت پذیرفته است، قابل تعمق است. ریچارد نیکسون در تقدیر از سیاست های فرامرزی ایران می گوید: «شاه خلاء قدرت را پر کرد، با تصرف جزایر سه گانه حافظ امنیت تنگه هرمز شد، ظفار را در هم کوبید، با ساختن پایگاه دریایی چابهار در امنیت تنگه هرمز کوشید، با شناسایی اسرائیل در تحریم های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب شرکت نکرد، نفت لازم ناوگان مدیترانه را تأمین کرد و با انتقال نیروها و پشتیبانی پنهانی از اکراد مانع از شرکت عراق در نبرد ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل شد. سوخت ناوگان ما را در اقیانوس هند تأمین کرد و هواپیماهای فانتوم اف-۵ را به حمایت ویتنام جنوبی فرستاد»

(نیکسون، ۱۳۶۴: ۶۷) شاه از با استعدادترین زمامداران خاورمیانه و بهترین سیاست پیشه بود. او زمامدار لایقی بود. شاه متحد کلیدی آمریکا در خاورمیانه و عامل ثبات در منطقه جغرافیایی از مدیترانه تا افغانستان گردید» (نیکسون، ۱۳۶۳: ۴۰۹-۴۱۱). هنری کیسینجر نیز اظهار می دارد: «کمک شاه به ویتنام جنوبی در زمان انعقاد قرارداد پاریس در سال ۱۹۷۳م، کمک به اروپای غربی در دوران بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰، حمایت از میانه روهای آفریقا علیه تهاجم مشترک شوروی و کوبا و پشتیبانی از سادات در مصر بسیار چشمگیر بود. شاه نیرو و انرژی همسایگان عرب رادیکال خود را تحلیل می برد تا نگذارد آنها رژیم های میانه رو عربستان، اردن و خلیج فارس را مورد حمله قرار دهند» (اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۱/۱۱: ۳) براساس ایدئولوژی نظامی گری دولت پهلوی، ارتش سرچشمه و منبع امنیت کشور بود. شاه بر این باور بود که تمرکز سیاسی و توسعه اقتصادی تنها از راه توانمندی نظامی میسر و آمادگی نظامی بهترین یا تنها راه دستیابی به پیشرفت پایدار است. از اواخر دهه ۱۳۴۰ه.ش در چارچوب سیاست خارجی ایران و متناسب با اهداف و جهت گیری آن، ارتش وظایف جدیدی عهده دار شد. تحکیم موقعیت داخلی دولت مطلقه و ایجاد ثبات در سیاست های داخلی در کنار تقویت منابع مالی و مساعدت شرایط بین المللی، افق های جدیدی در توسعه قدرت و مرزهای منافع ملی ایران به وجود آورد. تقویت روزافزون نیروهای هوایی و دریایی، گسترش نیروی زمینی، تجهیز آنها به تسلیحات سنگین، پیچیده و مدرن و انجام مأموریت های نظامی در منطقه خلیج فارس و خارج از آن، همگی در ارتباط با تحول در سیاست خارجی ایران و ایفای نقشهای جدید قابل توضیح هستند. این تحولات، با ساخت دولت مطلقه و تمرکز قدرت، تعیین اهداف و سیاستهای خارجی ایران به وسیله شاه و نبود نظارت و مشارکت نهادهای مستقل در فرآیند تصمیم گیری مرتبط بود. سیاست نظامی گری و جایگاه پررنگ آن در امور داخلی و روابط خارجی با افزایش تحمیل هزینه های تصاعدی، بدنه رژیم پهلوی را فرسوده ساخت. در طول یک سال آخر دهه واپسین رژیم پهلوی، واردات ۶/۱ میلیارد دلاری ایران با ۸۶٪ افزایش به بیش از ۱۱/۵ میلیارد دلار رسید و سه سال بعد، حجم واردات، که بیشتر آن را جنگ افزارهای تولید غرب تشکیل میداد، دو برابر شد و در سال پیش از انقلاب به ۲۵/۲ میلیارد رسید. به علت سیاست های انبساطی، نرخ تورم به ۹/۲۴٪ رسید که بالاترین رقم در سالهای پیش از انقلاب بود.

با کاهش قیمت نفت از سال ۱۳۵۵ ه.ش به بعد، تأثیر هزینه های گزاف خریدهای نظامی و مداخلات برون مرزی بر پیکره اقتصادی ایران آشکارتر گردید. در نتیجه، دولت پهلوی دوم ناچار شد خریدها را کاهش دهد و پاره ای از قراردادهای خرید تسلیحات را لغو کند. به نوشته جرج بال، معاون امور خارجه آمریکا در واشنگتن پست، مورخه اسفند ۱۳۵۷ ه.ش، سقوط رژیم پهلوی در ارتباط تنگاتنگ با سیاست های دولت واشنگتن، به ویژه از دوران حکومت نیکسون به بعد، بود؛ زیرا آمریکا توسعه طلبی شاه را دامن می زد (کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴: ۸). نگاهی گذرا بر اقدامات نظامی و مداخلات و ماجراجویی های شاه آشکار می سازد که در جهان دو قطبی آن برهه از زمان ایران با ورود به بلوک غرب تمامی امکانات خود را برای تأمین اهداف دول غربی، به ویژه آمریکا، به کار گرفت و بعد به ابزار آنان در کنترل منطقه تبدیل گشت، با وجود آنکه دولت پهلوی آن را در راستای تأمین سیاست ملی و منافع ایران می دانست. بیشتر تحرکات برونمرزی حاکمیت پهلوی دوم در حمایت از حکمرانانی بود که به ایدئولوژی و منافع جهان غرب و آمریکا گرایش داشتند و در معرض برخورد با نیروهای چپگرا و مارکسیستی بودند. برخی از این کشورها و مناطق آن چنان دوردست و از لحاظ اهمیت در معادلات بین المللی کم رنگ بودند که سود سیاسی و اقتصادی ایران از انجام این گونه مداخلات پدرسالارانه پرهزینه در خوشبینانه ترین ارزیابی ها نیز بسیار ناچیز می نمود. این مداخلات هیچ یک از اهداف ثابت سیاست خارجی؛ یعنی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی، رفاه ملی، امنیت ملی، حفظ اعتبار ملی، منافع ملی و کسب قدرت را دنبال نمی کرد. اتخاذ این سیاست در عرصه خارجی به تضعیف جنبش های ضدغربی، افزایش نفرت منطقه ای از حکومت پهلوی و مخالفت با آن و در عرصه داخلی به فروپاشی اقتصادی و سیاسی این حکومت انجامید. بر این اساس، در بعد خارجی، توسعه ساختار نظامی دولت پهلوی، ترس دول کوچک عرب، شک و سوءظن نسبت به برنامه های تهران، احتیاط کاری و هم گرایی بیشتر دولت های جنوبی خلیج فارس، تشدید رقابت های تسلیحاتی و انزوای ایران را سبب گشت، با وجود آنکه در ظاهر سیاست خارجی و منطقه ای دولت پهلوی خود را بالنده و فعال نشان میداد. مسأله «ایران هراسی» در بیشتر اسناد محرمانه تاریخ دیپلماسی و روابط خارجی دولت شاهنشاهی با کشورهای عرب منطقه به صورت کاملاً آشکار نشان داده شده است. در این اسناد کاملاً سری مقامات دولت شاهنشاهی بارها از

نگرانی های این دول نسبت به تحرکات خارجی ایران با وجود روابط گرم ظاهری یاد نموده اند (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: اسناد وزارت امور خارجه، مسقط و عمان، ۵۵-۱۳۵۰، جعبه ۷، پرونده ۲، بخش ۵، به شماره و تاریخ ۲۶۴س/۱۴/۹/۱۳۵۴؛ مسقط و عمان، ۵۵-۱۳۵۰، جعبه ۲۱، پرونده ۲، بخش ۹، به شماره و تاریخ ۴۵۷د/۱۱/۸/۱۳۵۲؛ مسقط و عمان، ۵۵-۱۳۵۰، جعبه ۲۱، پرونده ۳، بخش ۷، به شماره ۱۹۷۴/۸/۳/۵۷۲۷؛ اسناد -خبرگزاری پارس، بولتن ۱۳۵۲/۱۰/۱۲/۲۸۸، میکروفیش محرمانه؛ اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۱۰-۲۱-۲-۱۱۵؛ اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بولتن شماره ۱۴۵ جاری ساواک، شماره بولتن در آرشیو ۱/۱۰۱). با تصویب قدرت های غربی، به خصوص ایالات متحده، شاه به عنوان مدافع خلیج پایه عرصه نبرد نهاد و در همین زمینه آغاز به خرید سلاح کرد. و زرادخانه ای در ایران به وجود آورد که در تاریخ منطقه بی سابقه بود. در این مورد هر گاه سوالی پیش می آمد، شاه استدلال می کرد که اقدامات او در جهت خرید آن همه اسلحه برای پر کردن خلاء سیاسی / ایدئولوژیک که پس از عقب نشینی نیروهای انگلیسی در خلیج بوجود می آمد و این منطقه را به یک هدف آماده و دعوت کننده برای نفوذ قدرت های خارجی تبدیل می ساخت، امری ضروری بوده است. نظریه شاه درباره نقش ایران در خلیج به طور کلی، مورد تایید و موافقت ایالات متحده قرار گرفته چرا که آمریکا این طور احساس می کند که با استفاده از تکنولوژی (سلاح های) آمریکا، نقش ایران یک دستورالعمل مطمئن برای حفظ ثبات در منطقه خواهد بود. شاه اظهار عقیده کرده است که برتری نظامی ایران در منطقه خلیج، به منزله سدی شکست ناپذیر در برابر هر گونه تجاوز خارجی است. سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی با تأثیرپذیری از تحولات نظامی، مورد ارزیابی های متعدد موافقان و طیف وسیعی از منتقدان قرار گرفته است. این دیدگاهها، که براساس نوع منافع و ایدئولوژی سیاسی افراد در مقاطع زمانی مختلف صورت پذیرفته است، قابل تعمق است. ریچارد نیکسون در تقدیر از سیاست های فرامرزی ایران می گوید: «شاه خلاء قدرت را پر کرد، با تصرف جزایر سه گانه حافظ امنیت تنگه هرمز شد، ظفار را در هم کوبید، با ساختن پایگاه دریایی چابهار در امنیت تنگه هرمز کوشید با شناسایی اسرائیل در تحریم های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳/م اعراب شرکت نکرد، نفت لازم ناوگان مدیترانه را تأمین کرد و با انتقال نیروها و پشتیبانی پنهانی از اکراد مانع از شرکت عراق در نبرد ۱۹۷۳/م اعراب و اسرائیل شد. سوخت ناوگان ما را در اقیانوس هند تأمین کرد و

هوایماهای فانتوم اف-۵ را به حمایت ویتنام جنوبی فرستاد» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۶۷). شاه از با استعدادترین زمامداران خاورمیانه و بهترین سیاست پیشه بود. او زمامدار لایقی بود. شاه متحد کلیدی آمریکا در خاورمیانه و عامل ثبات در منطقه جغرافیایی از مدیترانه تا افغانستان گردید» (نیکسون، ۱۳۶۴: ۴۰۹-۴۱۱) هنری کیسینجر نیز اظهار می‌دارد: «کمک شاه به ویتنام جنوبی در زمان انعقاد قرارداد پاریس در سال ۱۹۷۳م، کمک به اروپای غربی در دوران بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰م، حمایت از میانه روه‌های آفریقا علیه تهاجم مشترک شوروی و کوبا و پشتیبانی از سادات در مصر بسیار چشمگیر بود. شاه نیرو و انرژی همسایگان عرب رادیکال خود را تحلیل می‌برد تا نگذارد آنها رژیم‌های میانه رو عربستان، اردن و خلیج فارس را مورد حمله قرار دهند.» (چمنکار، ۱۳۸۹: ۷۱) عملکرد تدریجی ایران در ابعاد مداخله مستقیم و غیرمستقیم خارجی، چیزی فراتر از علایق و استراتژیهای امنیتی بود. ایران در نقش بدل‌گونه یک امپریالیسم و ابرقدرت کوچک، بر رهبریت و حاکمیت در جهت‌دهی به سیاست داخلی و خارجی کشورهای دور و نزدیک اصرار می‌ورزید. پیرو این استراتژی، در دهه ۱۹۷۰-۱۹۶۰م میزان مداخله ایران در ماورای مرزهای جغرافیایی خود افزایش بسیاری یافت که طبیعتاً باید پیامد قدرت و وسوسه‌های آن باشد. ایران در جنگ‌های داخلی یمن مابین سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان با تمایلات مارکسیستی در طی سالهای ۱۹۶۲-۱۹۷۰م، با ارسال اسلحه و آموزش نظامی از جناح سلطنت طلب متمایل به غرب حمایت نمود. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۹۷) پاکستان در طی جنگ ۱۹۷۱م با هند و نبرد با جدایی طلبان بلوچستان از حمایت مادی و معنوی ایران استفاده نمود. ایران به ملامصطفی بارزانی، رهبر کردها در نبرد با دولت عراق کمک کرد. ایران در اشکال غیرمستقیم نیز با فرستادن هوایماهای فانتوم در سال ۱۹۷۲م برای کمک به تیو، ریاست جمهوری ویتنام جنوبی، قرارداد تسلیحات روسی خریداری شده از اسرائیل و شوروی در اختیار کردهای عراق در سال ۱۹۷۰م، دادن هوایماهای جنگی به مراکش و اردن و کمک به زئیر برای مبارزه با شورش ایالت شابا و به سومالی در مبارزه با اتیوپی، مداخله خارجی نمود. اوج مداخلات ایران در بیرون مرزهای خود، در مساله جنبش ظفار در سرزمین سلطنت طلب عمان تجلی یافت که به طور مستقیم در یک نبرد نظامی اجرا گشت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۹۸) در بررسی کارنامه مداخلات خارجی رژیم شاه، بحران ظفار و مقیاسات گسترده و پیچیده آن به طور همیشگی در صدر قرار دارد و نمونه روشنی از چگونگی پیدایش و عملکرد یک امپریالیسم

جهان‌سومی با تاثیر از تحولات جهانی می‌باشد. قدرت‌نمایی شاه کمک زیادی به اجرای دکترین نیکسون می‌کرد. زیرا بلندپروازی‌های منطقه‌ای او کاملاً با نظریات رئیس‌جمهوری آمریکا مطابقت داشت. بنابراین ایالات متحده امنیت خلیج فارس را در درجه اول به ایران و سپس به عربستان سعودی واگذار کرد و به ایران اجازه داد هر گونه و هر مقدار سلاح غیرهسته‌ای را که مایل باشد به دست آورد. تحولاتی که باعث چنین تغییر سیاستی شد عبارت بود از: دکترین نیکسون، تنش زدایی بین دو ابرقدرت، افزایش بهای نفت. در آذر ۱۳۵۰ که انگلستان نیروهایش را از خلیج فارس بیرون برد. آمریکایی‌ها در لانه زنبور هندوچین گرفتار بودند و برایشان دشوار بود که جای انگلیسی‌ها را پر کنند. به این جهت سیاستی را پیش گرفتند که نیکسون آن را سیاست دو پایه می‌نامید یعنی با ارسال کمک‌های نظامی فراوان دو قدرت محلی ایران و عربستان سعودی را مأمور حفظ امنیت خلیج فارس نمودند. بر اساس همین سیاست بود که نیروهای شاه جزایر تنب و ابوموسی را تصرف کردند. به قابوس سلطان جدید عمان در سرکوبی شورشیان ظفار یاری رساندند. خدمات شاه به آمریکا در همین امر خلاصه نمی‌شد. «او حاضر نشده بود در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳/۲م در تحریم نفتی اعراب شرکت کند و همچنان به روابطش با اسرائیل ادامه می‌داد و نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه را تأمین می‌کرد و او با تمرکز نیروهایش در مرزهای عراق و ارسال کمک‌های محرمانه به شورشیان کرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرده و مانع شده بود که در جنگ اکبر نقش مهمی ایفا کند.» در عین حال ایران به صورت بهترین مشتری صنایع جنگی آمریکا درآمد بود. بودجه دفاعی ایران که در سال ۱۳۴۹ معادل ۸۴۴ میلیون دلار بود، در ۱۳۵۶ به ده میلیارد دلار افزایش یافت و سفارش‌های نظامی ایران به آمریکا از برکت افزایش درآمد نفت از ۵ میلیارد دلار در همین سال تجاوز می‌کرد. اتحاد علنی شاه و آمریکا باعث جلب توجه و پشتیبانی چین کمونیست گردید. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۴۰) در شهریور ماه ۱۳۵۰ که مسئله شناسایی چین برای چندمین بار در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح گردید و ایران به ملاحظه آمریکایی‌ها هنوز در شناسایی این کشور بزرگ تردید می‌کرد. جورج بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا که در آن هنگام سفیر آمریکا در سازمان ملل بود به نماینده ایران گفته بود: «ما گرفتاری گروه عظیم هواداران چین ملی در آمریکا را داریم، اما شما که این گرفتاری را ندارید چرا تردید به خرج می‌دهید. همین چراغ سبز باعث شد که ایران و ترکیه رأی به شناسایی چین کمونیست بدهند و با آن کشور مناسبات سیاسی برقرار سازند. دولت ایران،

عباس آرام وزیر خارجه سابق در بهترین سال‌های همکاری‌های صنعتی ایران و شوروی دولت ایران با توجه به افزایش قیمت نفت هزینه‌های زیادی را برای تقویت نیروهای مسلح خود اختصاص می‌داد در محل افزایش درآمد دولت از فروش نفت از یک سو و دکترین نیکسون و تحمیل نقش ژاندارمی منطقه به ارتش ایران از سوی دیگر موجب شد تا شکل‌گیری تحولات در منطقه خلیج فارس بدون بررسی نقش سیاسی و نظامی ایران در ایجاد و توازن در مسائل منطقه‌ای ممکن نباشد به عهده گرفتن نقش ژاندارمی منطقه همگام با اتحاد سیاست مستقل ملی توسط دولت ایران، شرایط نامیدکننده‌ای را برای شوروی فراهم آورد. در عین حال اضطراب‌های سیاسی شوروی تأثیر تعیین‌کننده‌ای را برای شوروی فراهم آورد. اتحاد شوروی همانند گذشته از سیاست عدم دخالت نیروهای خارجی در حوزه خلیج فارس حمایت به عمل می‌آورد و هیچ‌گونه مخالفت اصولی با مسلح شدن ایران ابراز نکرد، بلکه برعکس با فروش ۵۵۰ میلیون دلار جنگ‌افزار که شامل نفریر، موشک‌های پی‌سی و سام ۷، که قرارداد آن در مهر ۱۳۵۵ در مسکو به امضاء رسید، در تقویت توان نظامی ارتش ایران بسیار کوشا بود. از سوی دیگر دولت ایران به صورت غیرمستقیم سیاست «خلیج فارس به عنوان منطقه مسلح» مطرح شده توسط پرژنف را مورد تأیید قرار می‌داد و خواستار خروج کشتی‌های جنگی و نیروهای نظامی کشورهای خارجی از منطقه خلیج فارس بود. تنها موضوع مورد اختلاف نسبت به کشورهای منطقه خلیج فارس بین ایران و شوروی به نگرش معارض‌گونه این دو کشور به دولت‌های به اصطلاح چپ منطقه مربوط می‌شد. در حالی که دولت شوروی از دولت‌ها و بخش‌های آزادی‌بخش منطقه حمایت می‌کرد. دولت ایران برعکس مایل به حفظ وضع موجود و علاقه‌مند به حمایت از کشورهای محافظه‌کار عرب بود و در راستای سیاست کلان آمریکا به هیچ‌وجه دولت‌های چپ‌گرا و جنبش‌های مارکسیستی را تحمل نمی‌کرد.

در ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ در تهران منتشر شد قید شده بود نیکسون یک بار دیگر تأکید کرد که «ایالات متحد کما فی‌السابق به همکاری با ایران در تقویت بنیه دفاعی‌اش ادامه خواهد داد و رهبران دو کشور توافق کردند که امنیت و ثبات خلیج فارس برای کشورهای ساحلی آن اهمیت حیاتی دارد و مسئولیت حفظ آن فقط به عهده آنان می‌باشد.» از نظر پرزیدنت نیکسون و مشاورانش، ترتیب امنیتی با شاه یک عامل مهم در ساختار ژئوپلیتیکی جدید بود که در کنفرانس‌های پکن و مسکو طرح‌ریزی شده بود. در حالی که ایالات متحده در باتلاق ویتنام فرو رفته بود. افکار عمومی آمریکا با هر گونه درگیری نظامی جدید در خارج از آن کشور به شدت مخالف بود، عقب‌نشینی

انگلیسی‌ها از مناطق استراتژیکی شرق سوئز خلاء به وجود آورده بود و نفت خلیج فارس به عنوان یک عامل کلیدی در امنیت غرب شناخته می‌شد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۴۷) منطبق حکم می‌کرد که یک قدرت قوی منطقه‌ای نقش تأمین و حفظ امنیت را که ایالات متحده به سادگی قادر نبود در آن هنگام ایفا کند، بپذیرد. شاه در نطقی که در ضیافت شام به افتخار نیکسون ایراد کرد، بعد از اشاره به خدمات آمریکاییان اعلام کرد: «ما هیچ گونه نابرابری را از هر ناحیه‌ای در روابطمان با کشورهای دیگر تحمل نخواهیم کرد و در هیچ شرایطی اجازه نخواهیم داد که به سرزمین و حقوقمان تجاوز بشود». در همین حال سه بمب در تهران منفجر شد که حکایت از ناآرامی‌های زیر پرده می‌کرد. سخنگوی کاخ سفید این بمب‌گذاری‌ها را به فعالیت‌های تروریستی گروهک‌ها نسبت داد و ادعا کرد هیچ دلیلی در دست نیست که هدف آن‌ها رئیس‌جمهوری آمریکا بوده باشد. «این اقدام از جانب جنبش تروریستی شهری بود که به شدت با سیاست خودکامگی شاه و دوستی او با اسرائیل و نیز سیاست وابستگی او به غرب مخالفند.» نتیجه سفر نیکسون به ایران بازگذاشتن دست شاه در خرید هر گونه جنگ‌افزار غیرهسته‌ای بود. هنوز دو ماه از این سفر نگذشته بود که ایران سلاح‌هایی به مبلغ ۲/۱ میلیارد دلار به آمریکا سفارش داد. پیامد تقویت بنیه نظامی ایران از نظر سیاست خارجی چند اقدام آشکار یا پنهان در کشورهای دیگر بود، کمک به کردهای عراقی علیه رژیم بعث، لشکرکشی به عمان برای سرکوب شورشیان ظفار، ارسال اسلحه به سومالی و اردن و مغرب و یمن شمالی به توصیه آمریکا به همان نسبت که ارتش نیرومندتر می‌شد، و سوسه شاه در دخالت در امور دیگران و ایفای نقش ژاندارم منطقه افزایش می‌یافت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۴۷)

– روابط ایران و عربستان در دوره محمدرضا شاه پهلوی

به دلیل رقابت ایدئولوژیکی و منافع مربوط به نفت، خاورمیانه از اهمیتی اساسی برای آمریکا برخوردار گشت و لذا از میان کشورهای خاورمیانه نیز ایران و عربستان برای این کشور دارای جایگاهی اساسی بودند. ایران از منابع نفتی برخوردار بود و در طول جنگ و پس از آن ایالات متحده در پی تسلط بر این منابع برآمد که بالاخره پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این هدف دست یافت. از جمله کشورهایی که طی جنگ جهانی دوم جهت کمک به متفقین خاک ایران را اشغال کرد آمریکا بود که برای این کشور علاوه بر کمک به شوروی و منافع متفقین، به مرور زمان منابع نفتی ایران نیز حائز اهمیت گردید. اگرچه در راستای گرایش به نیروی سوم ایران قبل از جنگ نیز همکاری‌هایی را برای واگذاری امتیاز نفتی به آمریکا داشت و

موفقیت های چندانی در این زمان حاصل نشد اما در طی سال های جنگ جهانی دوم نیز، علاوه بر حضور نیروهای آمریکا در ایران، شرکت های نفتی آمریکا در جستجوی امتیازات نفتی بودند. در این زمان دولت مردان آمریکا که به اهمیت نفت بیشتر از هر زمان دیگری پی برده بودند، از شرکت های نفتی کشورشان حمایت می کردند. «دولت آمریکا بسیار خوشوقت خواهد شد که کمپانی های نفتی آمریکا بتوانند از هر امکانی برای توسعه و بهره برداری منابع نفتی در هر کجا که ممکن باشد، استفاده نمایند». این مساله باعث هراس آمریکا شد و یکی از دلایلی که آمریکا را در سرنگونی مصدق مصمم ساخت خطر نفوذ حزب توده بود. به هر حال ایالات متحده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً تسلط خود را بر ایران اعمال نمود که به هر دو خواسته این کشور تحقق بخشید: یکی تسلط بر منابع نفت ایران و دوم مقابله با شوروی. بنابراین سیاست خارجی ایران در این دوره تحت الشعاع منافع آمریکا قرار گرفت و محمدرضا شاه پهلوی که از کمونیسم هراس داشت در جناح آمریکا قرار گرفت و سیاست خارجی ایران در زمان عملاً دنباله رو منافع و جهت گیری سیاست خارجی آمریکا گشت. در مورد عربستان سعودی نیز وضعیت به همین صورت بود. در آغاز هدف دولت آمریکا از حضور در عربستان حفظ منافع شرکتهای نفتی آمریکا بود اما آغاز جنگ جهانی دوم و شروع نبرد در اروپا سیاستمداران و نظامیان آمریکا را متوجه اهمیت استراتژیک نفت گرداند. بدین شکل رابطه ای میان آمریکا و عربستان تحقق پیدا کرد که مبنای آن مبادله نفت سعودی در مقابل کمک های امنیتی آمریکا بود (طارمی، ۱۳۷۸: ۱۴۳). در طی جنگ سرد این روابط به شکل عمیق تری ادامه یافت و عربستان سعودی نیز که یک رژیم نو پا بود به حمایت های آمریکا جهت ثبات داخلی نیاز داشت. براین اساس سیاست خارجی عربستان نیز هم سو با ایالات متحده گشت و همچون ایران در جناح بلوک غرب قرار گرفت. لذا با این محاسبات بود که آمریکا به شدت از عربستان سعودی حمایت کرد و کمک های لازم را به این کشور ارائه نمود به گونه ای که تا پیش از سال ۱۹۴۷، میزان کمک های مالی آمریکا به عربستان سعودی به ۱۰۰ میلیون دلار آمریکا رسیده بود که در آن ایام کمک قابل ملاحظه ای محسوب می گردید (طوفانیان، ۱۳۸۱: ۱۵۰). یکی از زمینه های کمک آمریکا به عربستان همچنین مربوط به کمکها و فروش تسلیحاتی بوده است به نحوی که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱، عربستان سعودی حدود ۶۰ میلیارد دلار تسلیحات نظامی از آمریکا خریداری کرد (کمپ، ساندرز، ۱۳۸۴: ۷۶). دکترین نیکسون برای عربستان سعودی همچون ایران ارزش و اهمیت استراتژیک در صلح سازی به عنوان یک

دولت قوی و قدرتمند قائل نبود. در واقع از نظر آمریکا عربستان سعودی با یک جمعیت پراکنده هرگز یک کاندیدای جدی برای بازی یک نقش همتراز با ایران نبود (همان) سیاست خارجی عربستان در این زمان اگرچه در محور و مدار غرب قرار داشت اما مانند سیاست خارجی ایران دارای یک سیاست کنشی و فعال در منطقه نبود. در واقع عربستان سعودی به این دلیل توسط ایالات متحده انتخاب شده بود که از منابع نفتی عظیمی برخوردار بود و این منابع می توانست نیازهای مادی لازم را برای ایجاد امنیت در منطقه برای آمریکا فراهم سازد. این منابع مادی که در واقع مربوط به حوزه های نفتی عربستان می باشد آنچنان برای آمریکا مهم بود که در سال ۱۹۷۵ کسینجر طرحی را برای اشغال چاه های نفت خلیج فارس تهیه کرد که در نشریه کامل تری انتشار یافت. همچنین طی مقاله ای که با عنوان تسلط یافتن منتشر شد نویسنده آن با نام مستعار ام.ایکنتوس بر نفت در مجله هارپر با صراحت پیشنهاد کرده بود که حوزه های نفتی خلیج فارس و قبل از همه عربستان و کویت اشغال شوند. (جعفری ولدانی، ۱۳۹۴: ۱۲۳) این مساله بیانگر اهمیتی که است عربستان به لحاظ نفتی برای آمریکا داشته است. بنابراین از بین دو ستون عمده، انتخاب اول، ایران بود، و به عربستان در درجه دوم بیشتر از دیدگاه تأمین کننده مالی برنامه های امنیتی، توجه میشد. عربستان به علت کمی جمعیت و عقب ماندگی صنعتی و فقدان سازمان های اداری و سیاسی مستحکم، با وجود ثروت ناشی از نفت نمی توانست ژاندارم باشد. نیکسون مهم ترین علت جایگاه درجه دوم عربستان را در سیاست دو ستون به خوبی مطرح می سازد: «به هرحال سعودی ها متحد مرموزی به شمار می روند، زیرا بیم آن است که چه بسا در برابر حکومت های افراطی عرب عقب نشینی کنند.» (چمنکار، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۴).

با وجود این که عربستان سعودی مانند ایران در معادلات منطقه ای تأثیر چندانی نداشت و در این زمینه دارای ضعف اساسی بود اما ایالات متحده همچون ایران، عربستان سعودی را نیز به سلاح های پیشرفته مجهز نمود. این کمکها به گونه ای بود که هزینه های دفاعی عربستان از مبلغ ۲۴۳ میلیون ریال سعودی در سال ۱۹۶۱ م، به ۴۱۴ میلیون ریال در سال ۱۹۶۳ م، افزایش یافت. در سال ۱۹۷۰ این مبلغ به ۹۲۵ میلیون ریال و در سال ۱۹۷۱ به ۱۱۳۸ میلیون ریال سعودی رسید (همان). اما این هزینه های هنگفت نظامی برخلاف دولت ایران که موجب یک سیاست خارجی کنشی و مداخله گر شد به هیچ وجه عربستان سعودی را درگیر در مسائل منطقه ای نکرد. یکی از دلایل اصلی این مساله نیز ضعف ساختارهای سیاسی و نظامی عربستان به عنوان یک دولت نو پا در حوزه خلیج فارس بود. به

لحاظ نظامی نیز عربستان همچنان از ایران عقب بود. (همان) عربستان و حوزه ی کنش سیاست خارجی آن در این دکترین بیشتر به تأمین منابع مالی محدود شد. نمونه این سیاست خارجی را می توانیم در جنبش ظفار مشاهده نماییم که در طی تدارکی که کمونیست های یمن جنوبی و بر ضد سلطنت طلبان می دیدند عربستان با ارسال منابع مالی و سلاح به تجهیز سلطنت طلبان در مقابل این جنبش مبادرت ورزید. اما برخلاف عربستان، ایران اولویت اصلی امنیت سازی خلیج فارس شد به گونه ای که ایران برای آمریکا در حوزه خلیج فارس به گونه ای اهمیت داشت که در سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ خلیج فارس و ایران در ذهن نیکسون و کسینجر مترادف هم گردید. (بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۰: کارتن ۶۳، پرونده ۱۰)

در سال ۱۳۲۰ه.ش و با ورود نیروهای متفقین به ایران، رضاخان از ایران تبعید شد و به جای وی فرزندش محمدرضا، به عنوان شاه ایران تاجگذاری نمود. در آن زمان حکومت عربستان در دست عبدالعزیز بن سعود بود که توانسته بود با شکست دادن هاشمی ها به حکومت نجد و حجاز دست یابد و پادشاهی "السعودیه العربیه" را تاسیس نماید. مهم ترین علتی که بین دو کشور مسئله و مشکل ایجاد می نمود، مشکل حاجیانی بود که از طرف ایران به این کشور برای انجام فریضه حج اعزام می شدند و وهابی ها با برخورد بد با ایرانیان شیعه، دولت ایران را مجبور به ترک ارتباط با دولت سعود می کردند. در اواخر دوره رضاخان، ایران سفارت خود را در کشور حجاز و نجد تعطیل نمود و امور مربوط به آن را به سفیر ایران در مصر واگذار نمود. در این سال ها جنگ جهانی دوم نیز آغاز شده بود و این جنگ تاثیرات خود را بر کشورهای خاورمیانه نیز گذاشته بود. زائران ایرانی معمولاً برای حج، از راه کشور عراق به سمت خانه خدا می رفتند و در این راه با مشکلات فراوانی روبرو می شدند. به همین جهت سفیر ایران در کشور عراق طی نامه ای از وزارت امور خارجه ایران خواست تا مانع رفتن حجاج ایران به عربستان از راه عراق بشود و راه بصره و کویت را به عنوان راه اصلی حج برای ایرانیان تعیین گردد. (بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۰: کارتن ۶۳، پرونده ۱۰) همچنین ایران از دولت مصر خواست تا امنیت زائرین ایرانی را در کشور عربستان برعهده بگیرد و نخست وزیر مصر نیز این درخواست را پذیرفت. به این ترتیب زائرین ایرانی تحت حمایت دولت مصر به حجاز می رفتند. رابطه های اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور نیز وجود داشت؛ به طور مثال در سال ۱۳۴۶ه.ش قرارداد فرهنگی بین دو دولت ایران و عربستان سعودی منعقد شد و دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش

ایران در همان سال نیز از این کشور دیدار نمود. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۶: ۲۳ و ۲۴ فروردین) با این وجود مناسبات فرهنگی و اقتصادی چندانی به جز مسئله نفت بین دو کشور برقرار نبود. هر دو کشور ایران و عربستان از بزرگترین تولیدکنندگان نفت در جهان به حساب می‌آمدند و از اعضای اولیه اوپک بودند که آن سازمان را تاسیس کرده بودند. به همین جهت در زمینه تثبیت و نوسان قیمت و همچنین میزان تولید نفت این سازمان با یکدیگر تبادل آراء می‌نمودند.

در سال ۱۳۲۰ ه. ش دولت ایران رفتن به حج را برای ایرانیان ممنوع اعلام کرد. با این وجود برخی از مردم ایران بودند که پنهانی به حج می‌رفتند و حج می‌گذارند. در سال ۱۳۲۲ ه. ش ماجرای روی داد که منجر به قطع رابطه سیاسی بین دو کشور ایران و عربستان شد و آن قتل یکی از حجاج ایرانی به نام ابوطالب یزدی (از اهالی اردکان یزد) در ملا عام بود. سید جواد علم‌الهدی از علمای مشهد حادثه را این گونه بیان می‌کند: "در آن سال‌ها که ابوطالب شهید شد، طلبه بودم؛ لیکن حج نیامده بودم. تازه رضاخان رفته بود و بخاطر دارم که سال شهادت ابوطالب به تاریخ قمری ۱۳۶۴ بود... از خراسان - که بنده هم آنجا بودم - عده‌ای در این سال شرکت داشتند که شاهد حالات ابوطالب بودند و در بازگشت برای مرحوم آیت‌الله پدرم در مشهد حکایت می‌کردند و در آن مجلس حاضر بودم. شاهد عینی که به هنگام نقل واقعه اشک می‌ریخت، می‌گفت: هوا بسیار گرم بود. ابوطالب لباس احرام به تن داشت و شاید هنوز اعمالش تمام نشده بود. پس از نماز در حجر اسماعیل قصد بوسیدن کعبه مقدسه را داشت که به دلیل گرمای زیاد هوای مکه، حالت تهوع به او دست داد. در این هنگام حوله بالای شان‌اش را گرفت و داخل آن استفراغ کرد و این در وقتی بود که نزدیک دیوار کعبه بود. بار دوم و سوم حالت تهوع به او دست داد و اینها را در دامنش جمع کرد؛ ولی به فکرش نرسید که زود فاصله بگیرد. در این هنگام یکی از مأمورین مربوطه دستش را گرفت و از او به عربی پرسید که اینها چیست و تو چه می‌خواهی بکنی. چون ابوطالب به زبان عربی مسلط نبود نتوانست مقصودش را بیان کند و در بین ما هم کسی نتوانست منظور ابوطالب را بیان کند. لذا ابوطالب دستگیر شد و در میان ولوله حجاج وی انتقال داده شد به اتاق تاریکی... ایرانی‌ها به محمدعلی غنام مراجعه کردند و ضمن شرح واقعه، از آنها برای آزادی ابوطالب یزدی از دخمه‌ای که در مسجدالحرام بود استمداد کردند. وقتی از حال و روز ابوطالب باخبر شدند با صورت‌های رنگ پریده به پیش ما برگشتند و گفتند بروید دعا کنید. روزهای بعد، از ابوطالب خبری نشد و هر چه سؤال می‌کردیم، می‌گفتند در

مورد او باید قاضی حکم کند. چون بوی تعفن می‌داده و این فرد از جانب دادگاه مظنون است به اینکه مواد نجسی را با خود آورده تا کعبه را آلوده کند، حکم چنین شخصی قتل است. چون دادگاه شهادت شما را نمی‌پذیرد و ما هم حضور نداشته‌ایم؛ فقط می‌توانید برای او دعا کنید. مشکل این بود که وقتی این حالت به ابوطالب دست داد، از کعبه فاصله نگرفت و فکر می‌کرد می‌تواند این را نگهدارد و استلام خانه کعبه هم بکند. پس از چند روز رفت و آمد و پیگیری این سه تن، متأسفانه در محکمه قاضی، این شخص محکوم به اعدام و به عمل او عنوان عمد داده شده است... به آنها (زائرین ایرانی) گفتند: همان زمان حکم آمد که دیگر اعمالتان را زود انجام بدهید و بروید به خارج از مکه و نمی‌گذاریم به مدینه بروید. می‌گفتند با وضع دلخراشی ما را بیرون کردند. یکی از علل این ماجرا به تهمتی به شیعیان بازمی‌گردد که از زمان صفویه بین برخی از اهل سنت مرسوم شده بود. قرن‌ها بود که این شایعه تبلیغاتی که از زمان و روزگار دشمنی میان صفویان و عثمانیان برخاسته بود، وجود داشت که ایرانیان شیعه به حج می‌آیند تا کعبه را نجس کنند. برای این اتهام بارها کسانی کشته شده یا تهدید به قتل شده بودند. این ماجرا تاثیر بسیار بدی بر ایرانیان گذاشت و تا مدت‌ها در ایران در مجالس نقل می‌شد. حضرت آیه‌الله سیدابوالحسن اصفهانی که در کربلا مقیم بود واکنش شدید نشان داد و اهالی نجف و کربلا هر یک به طریقی ابراز انزجار خود را از این عمل نشان دادند. (پیری اردکانی، ۱۳۷۴: ۶۸) شاعران نیز شعرهایی در وصف این جنایت سرودند از جمله نوای اصفهانی شعری سرود که در آن به جنایت وهابی‌ها اشاره داشته است: چون ابوطالب یزدی همه هنگام طواف گردن افراشته مستوجب ضرب تبرند. بعد از این ماجرا سفارت ایران در قاهره در این‌باره یادداشت اعتراض آمیزی به وزارت خارجه عربستان فرستاد و با غیرقانونی و مخالف شرع خواندن این اقدام، خواستار جزییات خبر و پاسخ وزارت خارجه عربستان در مورد قتل زائر ایرانی در بیت‌الله الحرام شد. (همان). وزارت امور خارجه عربستان با استناد به کمک‌های این دولت به برخی ایرانیان در بین راه و همچنین قانونی خواندن حکم دادگاه این کشور، گفت: «اگر تفضل خداوندی و اقدامات احتیاط‌کارانه دولت عربی سعودی نبود، عده زیادی از حجاج ایرانی در نتیجه رفتار خجالت‌آوری که در خانه خدا می‌کنند، به قتل می‌رسیدند!!!» همچنین وزارت خارجه عمل زائر ایرانی را محاربه با خدا و پیغمبر و فساد در زمین شمرد و با استناد به آیه‌ای از قرآن، حکم قتل وی را مشروع شمرد. (همان) پس از آن نامه‌های فراوانی بین دو طرف رد و بدل شد. دولت ایران عمل ابوطالب یزدی را جرم و قابل مواخذه نمی‌دانست و از

دولت عربستان خواستار عذرخواهی رسمی شد و اعلام نمود تا زمانی که قضیه ابوطالب و توهینی که نسبت به ایرانیان شده است تصفیه نشود، دولت ایران حاضر به امضای هیچ قراردادی با دولت سعودی نیست. دولت عربستان نیز حکم دادگاه خود را قانونی می‌خواند و بر صحت آن پافشاری می‌نمود. به همین سبب روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور به مدت چهار سال قطع شد (وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵: ۶۳). شاه عربستان در سال ۱۳۲۷ ه.ش با ارسال نامه‌ای به دولت ایران خواستار از سرگیری روابط شد و با موافقت شاه ایران روابط بین دو کشور دوباره برقرار شد و اعزام زائرین ایرانی به عربستان نیز قانونی گردید. (همان) در سال ۱۳۳۲ ه.ش محمدرضا شاه نشان پهلوی و حمایل آن را به پادشاه عربستان سعود بن عبدالعزیز که به جای پدر خود به حکومت نشسته بود و اعطای نشان درجه یک تاج را به فیصل بن عبدالعزیز ولیعهد عربستان، اعطا نمود و از طرف دیگر شاه سعودی در سال ۱۳۳۵ ه.ش به ایران مسافرت کرد. و بر توسعه روابط بین دو کشور تاکید نمود. این رابطه بین دو کشور تا انتهای حکومت پهلوی برقرار بود و دو کشور به خاطر مسائل نفت و همچنین حجاج ایرانی به برقراری روابط حسنه تاکید داشتند.

– موضع دو کشور ایران و عربستان در مورد اسرائیل

یکی از مهم‌ترین اختلافات بین ایران و عربستان، مسئله اسرائیل بود. ایران اسرائیل را به عنوان دوست خود پذیرفته بود و با این کشور رابطه سیاسی و ارتباطی برقرار نموده بود. دولت عربستان در زمان ملک سعود در مورد اسرائیل موضع خصمانه‌ای اتخاذ نکرد؛ ولی با قدرت گرفتن فیصل بن عبدالعزیز، موضع عربستان در این موضوع نیز تغییر کرد و عربستان به یکی از مخالفان اسرائیل تبدیل شد. (آقائی، ۱۳۶۸: ۱۳۳) و به همین جهت بین دو کشور در این مسئله اختلاف به وجود آمد. جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر به دلیل حمایت ایران از اسرائیل و شناسای دوفاکتو^۵ این کشور توسط

^۵ دوفاکتو یعنی شناختن یک کشور به همراه قید و شرط هایی؛ شناسایی دوفاکتو بعد از مدتی که شرایط لازم توسط پدیده مورد شناسایی بوجود آید می‌تواند به شناسایی کامل و یا دوزور هتبدیل شود و چنانچه شرایط لازم تحقق نیابد و «پدیده» مورد نظر نتواند قید و شرطها را تکمیل و یا تأمین نماید شناسایی دوفاکتو ممکن است بکلی پس گرفته شود. کما اینکه در قبل از انقلاب اسلامی، دولت ایران، اسرائیل را بصورت دوفاکتو برسمیت می‌شناخت ولی پس از پیروزی انقلاب این شناسایی پس گرفته شد.

ایران، در سال ۱۹۶۰م با ایران قطع رابطه نمود؛ اما دیگر کشورهای عربی از جمله عربستان این سیاست را برنگزیدند بلکه سعی کردند با مخالفت مسالمت‌جویانه با ایران، از طرفی رابطه خود را با رژیم شاهنشاهی ایران حفظ نمایند و از طرف دیگر، دولت ایران را به طرف حمایت از مسلمانان عرب در برابر اسرائیل جلب نمایند. (همان) یکی دیگر از موارد مناقشه بین دو کشور عربستان و ایران، مناقشه بر سر نام خلیج فارس بود در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، رسانه‌های عربستانی و دیگر کشورهای عرب منطقه، گهگاهی نام مجعولی را به جای خلیج فارس در مطالب خود ذکر می‌کردند و نمایندگان سیاسی ایران در این کشورها به این موضوع اعتراض می‌نمودند. (علم، ۱۳۷۹: ۳۲) این اختلاف در اوایل دهه ۱۹۷۰م به اوج خود رسید و ایران همه سفرای خود را از کشورهای حاشیه خلیج فارس فراخواند. اما به جهت آشکار نبودن حمایت دولت عربستان از این ماجرا، روابط ایران با این کشور تیره نشد. یکی دیگر از مناقشات بین ایران و عربستان در دوره پهلوی اول، مسئله بحرین بود. دولت ایران که در دوره قاجار و اوایل پهلوی تقریباً تبعیت بحرین از انگلستان را پذیرفته بود، به ناگاه گویا به یاد این منطقه افتاد و سعی نمود آن را دوباره به ایران ضمیمه نماید. به این منظور در سال ۱۳۳۶ه.ش مجلس شورای ملی، طرح الحاق بحرین به کشور به عنوان استان چهاردم را تصویب کرد و ایران بر حاکمیت خود بر این جزیره تأکید نمود. در همان زمان در ایران شایعه‌ای قوت گرفت که در آن دولت عربستان در صدد تأسیس اتحادیه‌ای است که در آن بحرین نیز به عنوان کشوری مستقل شرکت دارد. دولت عربستان با حاکم بحرین موافقت‌نامه‌ای را در مورد اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس امضاء نمود. وزیر امور خارجه ایران نسبت به این موضوع اعتراض نمود و آن را تجاوز به حقوق ایران و غیر معتبر خواند. ولی هیچ‌گاه این اعتراضات و شعارها به قطع رابطه با عربستان منجر نشد. همچنین در سال ۱۳۴۷ه.ش پادشاه عربستان از امیر بحرین به عنوان رئیس یک کشور استقبال نمود. محمدرضا شاه پهلوی در اعتراض به این استقبال، سفر خود را به عربستان سعودی لغو نمود. (زندفر، ۱۳۷۹: ۶۳) ولی این اعتراض نیز به جایی نرسید و پس از طی مذاکراتی که به امضای موافقت‌نامه نیز انجامید، شاه ایران در آبان همان سال به طور رسمی از عربستان سعودی دیدن کرد. (زندفر، ۱۳۷۹: ۶۵) به هر صورت دولت ایران پس از مدتی به خاطر ترس از آمریکا و انگلیس و یا آماده کردن کشورهای عرب از جمله عربستان برای پذیرش معامله بحرین با جزایر سه گانه تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی (احمدی، ۱۳۸۳: ۲۴۳) و یا علل دیگر، ادعای خود را راجع به

مالکیت بحرین مسکوت گذاشت و شاه ایران در توجیه کار خود گفت: «اکثریت ساکنان آن جزیره عرب هستند و به زبان عربی سخن می‌گویند. به لحاظ اقتصادی مجمع‌الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارند. زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق‌الجیشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز، آن جزایر ارزشی ندارند. از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی دو لشکر در آنجاست» (به نقل از اخوان کاظمی، ۱۳۷۳: ۱۵) پس از مدتی نماینده ایران در سازمان ملل متحد نیز بر گزارش سازمان ملل متحد مبنی بر استقلال بحرین صحنه گذاشت و از آن حمایت نمود و بحرین به طور رسمی از ایران جدا شد. (علم، ۱۳۷۹: ۱/۲۳۷)

از مناقشات بین ایران و عربستان در دوره پهلوی اول، مسئله بحرین بود. دولت ایران که در دوره قاجار و اوایل پهلوی تقریباً تبعیت بحرین از انگلستان را پذیرفته بود، به ناگاه گویا به یاد این منطقه افتاد و سعی نمود آن را دوباره به ایران ضمیمه نماید. در سال ۱۳۳۶ ه.ش مجلس شورای ملی، طرح الحاق بحرین به کشور به عنوان استان چهاردهم را تصویب کرد و ایران بر حاکمیت خود بر این جزیره تأکید نمود. در همان زمان در ایران شایعه‌ای قوت گرفت که در آن دولت عربستان در صدد تاسیس اتحادیه‌ای است که در آن بحرین نیز به عنوان کشوری مستقل شرکت دارد. دولت عربستان با حاکم بحرین موافقت‌نامه‌ای را در مورد اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس امضاء نمود. وزیر امور خارجه ایران نسبت به این موضوع اعتراض نمود و آن را تجاوز به حقوق ایران و غیر معتبر خواند. ولی هیچ‌گاه این اعتراضات و شعارها به قطع رابطه با عربستان منجر نشد. همچنین به دلیل رقابت ایدئولوژیکی و منافع مربوط به نفت، خاورمیانه اهمیتی اساسی برای آمریکا و کشورهای دیگر ابرقدرت داشت و لذا از میان کشورهای خاورمیانه نیز ایران و عربستان برای کشور آمریکا دارای جایگاهی اساسی بودند. حکومت عربستان در دست عبدالعزیز بن سعود بود که توانسته بود با شکست دادن هاشمی‌ها به حکومت نجد و حجاز دست یابد و پادشاهی "السعودیه العربیه" را تاسیس نماید. محمدرضا شاه نشان پهلوی و حمایل آن را به پادشاه عربستان سعود بن عبدالعزیز که به جای پدر خود به حکومت نشسته بود و اعطای نشان درجه یک تاج را به فیصل بن عبدالعزیز ولیعهد عربستان، اعطا نمود و از طرف دیگر شاه سعودی در دهه ۱۳۳۰ به ایران مسافرت کرد. و بر توسعه روابط بین دو کشور تأکید نمود. این رابطه بین دو کشور تا انتهای حکومت پهلوی برقرار بود و دو کشور به خاطر مسائل نفت و همچنین حجاج ایرانی به برقراری روابط حسنه تأکید داشتند. مهم‌ترین علتی که بین دو کشور مسئله و مشکل ایجاد می‌نمود، مشکل حاجیانی بود که از طرف ایران به این کشور برای انجام فریضه حج اعزام می‌شدند و وهابی‌ها با برخورد بد با ایرانیان شیعه، دولت ایران را مجبور به ترک ارتباط با دولت سعود می‌کردند. در اواخر دوره رضاشاه ایران سفارت خود را در کشور حجاز و نجد تعطیل نمود و امور مربوط به آن را به سفیر ایران در مصر واگذار نمود. جنگ جهانی دوم تأثیراتی بر کشورهای خاورمیانه گذاشته بود. زائران ایرانی معمولاً برای حج، از راه کشور عراق به سمت خانه خدا می‌رفتند و در این راه با مشکلات فراوانی روبرو می‌شدند.

به همین جهت سفیر ایران در کشور عراق طی نامه‌ای از وزارت امور خارجه ایران خواست تا مانع رفتن حجاج ایران به عربستان از راه عراق بشود و راه بصره و کویت را به عنوان راه اصلی حج برای ایرانیان تعیین گردد. همچنین ایران از دولت مصر خواست تا امنیت زائرین ایرانی را در کشور عربستان برعهده بگیرد و نخست‌وزیر مصر نیز این درخواست را پذیرفت. زائرین ایرانی تحت حمایت دولت مصر به حجاز می‌رفتند. رابطه‌های اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور نیز وجود داشت به طور مثال در سال ۱۳۴۶ه.ش قرارداد فرهنگی بین دو دولت ایران و عربستان سعودی منعقد شد و دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش ایران در همان سال نیز از این کشور دیدار نمود. با این وجود مناسبات فرهنگی و اقتصادی چندانی به جز مسئله نفت بین دو کشور برقرار نبود. هر دو کشور ایران و عربستان از بزرگترین تولیدکنندگان نفت در جهان به حساب می‌آمدند و از اعضای اولیه اوپک بودند که آن سازمان را تاسیس کرده بودند. به همین جهت در زمینه تثبیت و نوسان قیمت و همچنین میزان تولید نفت این سازمان با یکدیگر تبادل آراء می‌نمودند. یکی از مهم‌ترین اختلافات بین ایران و عربستان، مسئله اسرائیل بود. ایران اسرائیل را به عنوان دوست خود پذیرفته بود و با این کشور رابطه سیاسی و ارتباطی برقرار نموده بود. دولت عربستان در زمان ملک سعود در مورد اسرائیل موضع خصمانه‌ای اتخاذ نکرد ولی با قدرت گرفتن فیصل بن عبدالعزیز، موضع عربستان در این موضوع نیز تغییر کرد و عربستان به یکی از مخالفان اسرائیل تبدیل شد. و به همین جهت بین دو کشور در این مسئله اختلاف به وجود آمد. جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر به دلیل حمایت ایران از اسرائیل و شناسایی دوافکتو^۱ این کشور توسط ایران، در سال ۱۹۶۰م با ایران قطع رابطه نمود اما دیگر کشورهای عربی از جمله عربستان این سیاست را برنگزیدند. بلکه

^۱ دوافکتو یعنی شناختن یک کشور به همراه قید و شرط‌هایی؛ شناسایی دوافکتو بعد از مدتی که شرایط لازم توسط پدیده مورد شناسایی بوجود آید می‌تواند به شناسایی کامل و یا دوزورته تبدیل شود و چنانچه شرایط لازم تحقق نیابد و «پدیده» مورد نظر نتواند قید و شرطها را تکمیل و یا تأمین نماید شناسایی دوافکتو ممکن است بکلی پس گرفته شود. کما اینکه در قبل از انقلاب اسلامی، دولت ایران، اسرائیل را بصورت دوافکتو برسمیت می‌شناخت ولی پس از پیروزی انقلاب این شناسایی پس گرفته شد.

سعی کردند با مخالفت مسالمت‌جویانه با ایران، از طرفی رابطه خود را با رژیم شاهنشاهی ایران حفظ نمایند و از طرف دیگر، دولت ایران را به طرف حمایت از مسلمانان عرب در برابر اسرائیل جلب نمایند. یکی دیگر از موارد مناقشه بین دو کشور عربستان و ایران، مناقشه بر سر نام خلیج فارس بود در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، رسانه‌های عربستانی و دیگر کشورهای عرب منطقه، گه گاهی نام مجعولی را به جای خلیج فارس در مطالب خود ذکر می‌کردند و نمایندگان سیاسی ایران در این کشورها به این موضوع اعتراض می‌نمودند. این اختلاف در اوایل دهه ۱۹۷۰م به اوج خود رسید و ایران همه سفرای خود را از کشورهای حاشیه خلیج فارس فراخواند. اما به جهت آشکار نبودن حمایت دولت عربستان از این ماجرا، روابط ایران با این کشور تیره نشد. در سال ۱۳۴۷ه.ش پادشاه عربستان از امیر بحرین به عنوان رئیس یک کشور استقبال نمود. محمدرضا شاه پهلوی در اعتراض به این استقبال، سفر خود را به عربستان سعودی لغو نمود. ولی این اعتراض نیز به جایی نرسید و پس از طی مذاکراتی که به امضای موافقت‌نامه نیز انجامید، شاه ایران در آبان همان سال به طور رسمی از عربستان سعودی دیدن کرد. به هر صورت دولت ایران پس از مدتی یا آماده‌کردن کشورهای عرب از جمله عربستان برای پذیرش معامله بحرین با جزایر سه گانه تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی و یا علل دیگر، ادعای خود را راجع به مالکیت بحرین مسکوت گذاشت. پس از مدتی نماینده ایران در سازمان ملل متحد نیز بر گزارش سازمان ملل متحد مبنی بر استقلال بحرین صحه گذاشت و از آن حمایت نمود و بحرین به طور رسمی از ایران جدا شد. واگذاری نقش ژاندارمری به ایران را می‌توان به عنوان عامل اصلی تلقی کرد و ایران در عصر رقابت دو ابر قدرت نظامی سال‌های پس از جنگ جایگاه ویژه‌ای داشت. کشورهای غربی در محاسبات استراتژیک خود به ایران نقش فعالی در جهت مقابله و مهار کمونیسم در حاشیه جنوبی شوروی داده بودند و چنین نقشی با دیدگاه محمدرضا شاه همسوئی داشت. از میان دو کشور عربستان و ایران، ایران از جایگاهی بسیار مهم در سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۳۵۰ش برخوردار بوده است. کشور ایران به دلیل جمعیت بیشتر، توانمندی نظامی و همچنین همسایگی با شوروی از اهمیتی بیشتر برای آمریکا برخوردار بود و بر همین اساس بود که حفظ امنیت منطقه و حتی اقیانوس هند به ایران واگذار شد. این مسائل در واقع باعث شد که آمریکا در منطقه به ایران و توانمندی آن برای حفظ ثبات منطقه اهمیت بیشتری دهد و جایگاه ویژه‌ای برای ایران در جهت حفظ امنیت منطقه قائل شود. سیاست دوستونی که در دوره نیکسون به اجرا درآمد در راستای

تأمین همین اهداف استراتژیک آمریکا صورت پذیرفته است. اما آنچه در رابطه با این سیاست دارای اهمیت است تأثیری است که سیاست خارجی و استراتژی آمریکا بر سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان داشته است. در واقع هدف آمریکا از برگزیدن این دو کشور بدین خاطر بوده است که در خاورمیانه این کشورها از بیشترین مرز برخوردار بوده و منابع نفتی عظیمی نیز در این دو کشور وجود دارد. علاوه بر این همسایگی ایران با شوروی نیز باعث اهمیت بیشتر ایران برای آمریکا شده است. در مقابل عربستان سعودی تنها نقش مالی حفاظت منطقه را بر عهده داشت و مانند ایران از توانمندی قابل توجهی برای مداخله در مسائل منطقه و تلاش برای اتخاذ یک سیاست کنشی را نداشت. سیاست دوستونی برای ایران یک سیاست خارجی فعال و کنشی ساخت که ایران را به عنوان رهبری منطقه خاورمیانه و حافظ ثبات معرفی نمود. از طرفی عربستان را ضمن اینکه در دایره حفاظ امنیتی ایران قرار داد صرفاً به لحاظ مالی و اقتصادی توانست سیاست خارجی خود را در منطقه پیش ببرد و در جهت دلخواه خود گام بردارد.

منابع و مأخذ

- آقائی، داود (۱۳۶۸): سیاست و حکومت در عربستان سعودی، تهران، نشر کتاب سیاسی
- احمدی، حمید (۱۳۸۶): روابط ایران و عربستان در سده بیستم، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- ارتش شاهنشاهی (۱۳۵۴). «شاهنشاه در مراسم دانشکده ستاد»، شماره ۷، مهر.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۶۸): تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۷-۱۳۲۰، تهران، سمت، چ چهارم،
- اسدی، امیر (۱۳۸۱): سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی،
- امیری، عباس (۱۳۵۵): خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل، تهران، موسسه پژوهشهای سیاسی اقتصادی بین المللی
- امینی، علی رضا (۱۳۸۱): تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر
- انصاری، تورج و خسرو داد، ملیحه و باتمانقلیج، محمود علی (۱۳۸۰): خاطرات ملکه پهلوی تاج الملوک ایرملو، تهران، به آفرین
- برژینسکی (۱۳۷۹): در جستجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم صنیعی نجف آبادی، تهران، سفیر،
- بیل، جیمز (۱۳۷۱): شیر و عقاب، روابط بدفرجام ایران و آمریکا، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، فاخته،
- پیری اردکانی، علی (۱۳۷۴): تاریخ اردکان، اردکان، انتشارات حنین،
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۴): تحولات، مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس، تهران، قومس
- حسینیان، روح الله (۱۳۸۳): چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران ۱۳۵۶-۱۳۴۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ذوقی، ایرج (۱۳۸۷): مسایل سیاسی اقتصادی نفت ایران، تهران، انتشارات پاژنگ،

- راجی، پرویز. (۱۳۸۱). در خدمت تخت طاووس؛ یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- زندفر، فریدون (۱۳۷۹): ایران و جهانی پرتلاطم خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه، تهران، نشر شیرازه
- زونیس، ماروین. (۱۳۷۰). شکست شاهانه؛ روانشناسی شخصیت شاه، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو،
- طوفانیان، حسن. (۱۳۸۱). خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، به اهتمام ضیاء صدقی، تهران: زیبا، چاپ اول.
- علم، اسدالله (۱۳۷۹): گفتگوهای من با شاه خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم، تهران، نشر طرح نو، ج اول،
- فیندلی، کارتر. (۱۳۷۹). جهان در قرن بیستم، ترجمه بهرام معلمی، تهران: ققنوس، چاپ اول.
- مارک ج. گازروسکی (۱۳۷۶): سیاست خارجی آمریکا و شاه، بنای دولتی دست‌نشانده در ایران، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، چاپ دوم
- نیکسون، ریچارد (۱۳۶۴): جنگ واقعی صلح واقعی، ترجمه علیرضا طاهری، تهران، کتاب سرا،
- واسیلیف، الکسی (۱۳۵۸): شعله خلیج فارس، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، کتابهای جیبی
- وزارت امور خارجه (۱۳۶۵): سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، بی جا،
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸): ایران، دیکتاتوری و توسعه، ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع، تهران، علم، چ دوم
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷): سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، نشر البرز
- هیکل، محمدحسین (۱۳۶۲): ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، الهام، چ دوم

اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹): واگرایی ها و همگرایی ها در روابط ایران و عربستان، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲

ترابی، سید سعید (۱۳۷۹): "تحلیل رابطه تعاملی ناسیونالیسم نفتی در ایران و تحولات ساختاری بازار نفت جهان"، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، شماره سی و سوم

جناب، محمدعلی (۱۳۴۹): خلیج فارس و آشنایی با امارات آن، تهران، پدیده

چمنکار، محمد جعفر (۱۳۸۵): «دکترین نیکسون و ژاندارم خلیج فارس»، مجله زمانه، شماره پنجاه و دو

چمنکار، محمد جعفر (۱۳۸۹): ماموریت نظامی گری دولت پهلوی دوم و تاثیرات آن بر سیاست خارجی ایران، مجله پژوهش های تاریخی، دوره دوم، شماره ۸، زمستان

دلیو، چارلز و اوچین آر. گلی وویکتف (۱۳۸۲): سیاست خارجی آمریکا، تهران، وزارت امور خارجه

طباطبائی، محمدحسین (۱۳۵۶): روابط ایران و غرب، تهران

کدیور، جمیله (۱۳۷۴): رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، تهران، اطلاعات

کریاسچی، غلامرضا (۱۳۷۱): هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج اول

میلانی، جمیل (۱۳۸۷): "چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (از موازنه منفی تا وابستگی)، فصلنامه سیاست، سال اول، شماره چهارم

روزنامه و اسناد

آیندگان، ۱۳۵۳/۱۰/۱۸: ۱-۲

آیندگان، ۱۳۵۱/۳/۱۸: ۱ و ۱۱.

آیندگان، ۱۳۵۳/۶/۲۴: ۳ و ۱

آیندگان، ۱۳۴۹/۱/۱۲/۱۱: ۴ و ۱

ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴: ۵.

اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران، سند شماره - ۱/۳۵۳۲ش

اسناد بنیاد تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱ - ۸۴۴/د

اسناد حوزه ریاست جمهوری، سند شماره ۴۷ ح، ۱۳۵۳/۷/۱۵

اسناد حوزه ریاست جمهوری، شماره ۷۹۵-خ، ۱۳۵۴/۱۰/۱۸

اسناد خبرگزاری پارس، ۱۳۵۲/۱۰/۱۲: میکروفیلم محرمانه

اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۱۵-۲-۲۱-۴۱۰

اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، سند شماره ۳-۲۴

اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بولتن شماره ۱۴۵ جاری ساواک،

شماره بولتن در آرشیو ۱/۱۰۱

اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ب ۸۸

اسناد وزارت امور ۱۳۵۴/۱۰/۱۲، ۲۰۵ پرونده، ۱۴ جعبه، خارجه

اسناد وزارت امور خارجه، انجمن های ۱۳۵۴/۸/۲۸، ۹ بخش، ۲ پرونده،

۲۱ جعبه

اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۱، پرونده ۳، قسمت ۵

اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۱، پرونده ۵، بخش ۱۳۵۶/۶/۹، ۵

اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۱، پرونده ۳، بخش ۱۳۵۳/۸/۳، ۳

اسناد وزارت امور خارجه، جعبه ۲۷، پرونده ۳۵۰، ۱۳۵۷/۱۲/۲

اسناد وزارت امور خارجه، شماره و تاریخ ۹/۲۴۰۴ - ۱۳۵۵/۶/۷

اسناد وزارت امور خارجه، مسقط و عمان، ۱۳۵۰-۵۵، جعبه ۷

پرونده ۲، بخش ۵، به شماره و تاریخ ۲۶۴/س/۱۴/۹/۱۳۵۴؛ مسقط و عمان،

۱۳۵۰-۵۵، جعبه ۲۱، پرونده ۲، بخش ۹، به شماره و تاریخ

- ۱۳۵۲/۸/۱۱/د۴۵۷؛ مسقط و عمان، ۵۵-۱۳۵۰، جعبه ۲۱، پرونده ۳، بخش ۷، به شماره ۱۹۷۴/۸/۳/د۷۲۷؛ اسناد-خبرگزاری پارس، بولتن ۱۳۵۲/۱۰/۱۲/۲۸۸، میکروفیش محرمانه؛
- اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۱/۱۱، ۳:
- اطلاعات، ۱۳۵۴/۱/۱۲، ۹.
- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۹، ۸:
- اطلاعات، ۱۳۵۷/۲/۲، ۸ و ۱۳۵۸/۳/۲/۲۳:
- اطلاعات، ۱۳۵۳/۱/۲۱، ۴:
- اطلاعات، ۱۳۵۳/۱/۲۲، ۴ و ۱:
- اطلاعات، ۱۳۵۴/۱/۲۳، ۲:
- اطلاعات، ۱۳۵۳/۷/۲۸، ۲:
- اطلاعات، ۱۳۵۴/۱۰/۳، ۲۸:
- اطلاعات، ۱۳۵۳/۲/۴، ۵ و ۱:
- اطلاعات، ۱۳۵۲/۹/۴، ۱۰:
- اطلاعات، پرونده ۲۰۵، ۲۶/۱۱/۱۳۵۳:
- اطلاعات، پرونده ۳۰۱، ۱۳۵۵/۹/۱۹، ۱۰.
- اطلاعات، دولت، ۲، ۲/۲/۱۳۵۳:
- اطلاعات، دولت، ۸، ۱۳۵۹:
- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۲۰: کارت ۶۳، پرونده ۱۰
- خبرگزاری پارس، ۱۳۵۵/۸/۱۰: میکروفیلم محرمانه
- خبرگزاری پارس، ۱۳۵۵/۸/۱۰: میکروفیلم محرمانه.
- خبرگزاری پارس، ۱۳۵۲/۸/۱۰/۱۰: میکروفیلم محرمانه
- خبرگزاری پارس، جعبه ۱۷، پرونده ۳۰۰، ۱۳۵۴/۱۲/۲:
- خبرگزاری پارس، جعبه ۱۸، پرونده ۲۹۴، ۱۳۵۳/۸/۲۷:
- رستاخیز، ۱۳۵۵/۱۱/۶، ۳:
- رستاخیز، ۱۳۵۴/۲/۲۲:
- روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۶: ۲۳ و ۲۴ فروردین
- کیهان، ۱۳۵۳/۱۰/۱۷، ۳:
- کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴، ۸:
- کیهان، ۱۳۵۳/۳/۵، ۵ و ۱: